

# سنگار

نشریه حزب توده ایران



برای دانشجویان

سال اول، شماره

۵

تحد، مبارزه، پیروزی

# پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال اول

شماره ۵ - بهمن و اسفند ۱۳۵۰

## فهرست :

صفحه

۳	دو اسلوب ساواک
۵	خجسته باد جشن اول ماه مه!
۶	۲۱ ارد بهشت - روز شهادت خسرو روزه ، روز فاع از زندانیان سیاسی
۷	نیروز مردم
۱۰	چرا باز نمیگردند ؟
۱۴	آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم
۱۶	بجنگ ، ای قهرمان ...
۱۹	دست تجاویز کاران امریکائی از ویتنام کوناه !
۲۰	اتاق مرگ
۲۴	نگاهی به بودجه مدرسه و دانشگاه
۲۷	پشتیبانی از " مبارزه مسلحانه " یاد فاع از قربانیان استبداد
۳۰	اگر کوسه ها انسان می بودند
۳۲	سازمانهای حزبی و سازمانهای صنفی
۳۶	سانترالیم د مکرانیک در کنگره راسیون
۳۸	حاجی آقا و منادی الحق
۴۲	چهره دو گانه : ظاهر انقلابی ، باطن پلیسی
۴۶	برخی نکات درباره حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی
۴۹	پادشاه فتح
۵۳	پشتیبانی از جنبشهای آزاد یخش ملی در حرفه و در عمل
۵۵	سمینار بین المللی دانشجویان در هامبورگ
۵۸	یک شاعر انقلابی
۶۰	دانشجویی پیرسخن میگوید
۶۳	به یک لبخند می ارزد
۶۴	بیکار پاسخ میدهد
۶۷	بیکار و خوانندگان

## دو اسلوب ساواک

از همان آغاز استقرار رژیم کنونی ، ارگانهای با اصطلاح "نامینی" و در واقع "تضییقی" و از آنجمله و بویژه ساواک پس از پیدایش خود ، دو اسلوب را در مقابل مخالفان رژیم بکاربردند : یکی اسلوب خورد کردن و نابود کردن ، که در مورد افراد مقاوم بکار میرود و دوم اسلوب فاسد کردن و رام ساختن ، که نسبت به تسلیم طلبیان و افراد ضعیف اعمال میشود .

روشن است کسانی که وارد جاده مبارزه میشوند یکسان نیستند . برخی ها از عهد ه فراز و نشیب این جاده دشوار برمی آیند . ولی برخی ها ، بعلل گوناگون ، از یاد برمی آیند . رژیم و دستگاه ساواک برای آنکه بر تعداد زیاد رآمدگان بیافزایند از همان آغاز "راه توبه" را بازمی گذارند . در اوائل استقرار رژیم کنونی مجله "نگین" عبرت" بمثابة وسیله اجرا همین سیاست پیدا شد . آن مجله در مرداب تاریخ مدفون گردید ولی اسلوب ساواک ادامه یافت .

اینروزها رژیم از يك در مقابل و مان را بجلو دیوار اعدام میفرستد و از در دیگر به تسلیم شدگان راه میدهد تا بر ابرتلو بیرون" اظهارندامت کنند و بعد از دروازه زندان بگذرند و با اصطلاح به "آغوش خانواده بازگردند . برای آنکه تعداد تسلیم طلبیان زیاد باشد ، رژیم تنها به شیخ اعدام اکتفا نمی کند . وسیله عمده او برای خورد کردن روحیه ها شکنجه

# خجسته بان

## جشن اول ماه مه !



اول ماه مه روز همبستگی کارگران جهان است .  
 ولی همه مردم زحمتکش و همه عناصر مترقی از جمله  
 دانشجویان ترقیخواه و روشنفکران زحمتکش نیز در برگزاری  
 جشن اول ماه مه سهیم اند . دانشجویان ترقیخواه و  
 روشنفکران زحمتکش بویژه از این فرصت برای ابراز همبستگی  
 خود با طبقه کارگر و آرمانهای و آلائش :  
 صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و  
 سوسیالیسم ، که آرمانهای  
 همه بشریت مترقی است ،  
 استفاده میکنند .  
 برگزارش جشن اول  
 ماه مه رنگد و گانه دارد :  
 در کشورهای سوسیالیستی ، آنجا  
 که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در کف پاکفایت  
 خود گرفته ، این روز به جشن واقعی ملی تبدیل  
 میشود . و در کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر و همه  
 زحمتکشان اول ماه مه رابه روز مبارزه برای تحقق خواست -  
 های مطالباتی و سیاسی خود تبدیل میکنند ، که گاه در اثر حمله  
 پلیس ، پایان غم انگیز و خونینی دارد .  
 ولی محتوی جشن اول ماه مه در همه جایکی است :  
 مبارزه برای ایجاد جامعه ای نو ، جامعه ای  
 فارغ از فقر و جهل و جنگ ، جامعه ای آزاد از  
 استثمار و بیعدالتی . ضامن پیروزی این مبارزه نیز  
 وحدت همه زحمتکشان زیر رهبری طبقه کارگر است .  
 " پیکار " بنام دانشجویان آگاه و مترقی ایران جشن اول  
 ماه مه را به کارگران و همه زحمتکشان ایران صمیمانه تبریک میگوید ،  
 همبستگی صاد قانه خود را با طبقه کارگر اعلام میدارد و تجدید پیمان میکند  
 که زیر رهبری طبقه کارگر به مبارزه برای استقرار آزادی و عدالت در میهن ما ادامه دهد .

بربرمنشانه ، تضعیف اخلاقیات زندانی از طریق توهین ، تفتین ،  
 دروغ و انواع فشارهای روحی است که شاه بوجود آنها رسماً  
 اعتراف کرده است .

تسلیم طلب اگر حاضر شود مقدساتی را که تا دیروز حاضر بود در  
 راهش جان ببازد به لجن بکشد ، میتواند به " الطاف " رژیم  
 دلخوش باشد تا از جیفه لاشخواران ، شاید استخوان پاره ای به  
 او نیز برسد !

در عین حال برای دقت در تحلیل ، نمی توان عامل دیگری را ،  
 که در خورد شدن روحیات و تسلیم طلسمی موثر است ، یاد آور شد  
 آن دیگر به دشمن مربوط نیست ، به مبارزان مربوط است . منظور  
 ماصحت یا عدم صحت مشی سیاسی و سازمانی است . تجربه نشان  
 داده است که مشی سیاسی و سازمانی غلط نمی تواند منشأ  
 قهرمانی های دراز مدت و در مقیاس وسیع باشد . تنها مشی  
 سیاسی و سازمانی صحیح ، واقع بینانه ، حقیقتاً انقلابی است که  
 قادر است قهرمانی را نه به فضیلت عده ای محدود ، بلکه به  
 فضیلت توده های وسیع ، نه برای دورانی کوتاه ، بلکه برای  
 دورانهای طولانی بدل سازد .

برای آنکه بتوان بردشمن ، نه فقط از نظر اخلاقی بلکه از  
 لحاظ سیاسی نیز غلبه کرد ، باید شهادت اخلاقی و شجاعت انقلابی  
 را با مشی صحیح سیاسی و سازمانی همراه ساخت .  
 باشد که آن گروه از جوانان و دانشجویانی که در راه غلط گام  
 گذاشته اند با مشاهده و اسلوب ساواک و نتایج از یکسو در دناک  
 و ازسوی دیگر نفرت انگیز آن بخود آیند و نیرو و شجاعت انقلابی خود  
 را در خدمت مشی صحیح سیاسی و سازمانی قرار دهند .

پیکار

## ۲۱ اردیبهشت

روز شهادت قهرمان ملی ایران

## خسرو روزبه

روز دفاع از زندانیان سیاسی



خسرو روزبه، مردی که با شرافت و صداقت زینت و با شور و خفا آکاری پیکار کرد در روز ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ جان خود را نیز با سر بلندی و شجاعت در راه آرمانهای انسانی و انقلابی اش هفت نمود.

روزبه که میگفت:

"من باقتضای آتشی که بخاطر خدمت به خلقهای ایران در درون سینه ام شعله میکشد، راه حزب توده ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم و همه ناز و پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته ام و تمام سلولهای بدن من و تمام ذرات وجودم توده ایست."  
با پیکار جانانه و دفاع مردانه و فرگ شجاعانه خویش نام "توده ای" را چنان پرافتخار و درخشان ساخت که در وجود خود وی این نام با عنوان "قهرمان ملی ایران" یکسان شد.

حزب توده ایران که روزبه در باره اثر میگفت:

"حزب ما حزب استعمار شکن و مدافع استقلال و تمامیت ارضی خاک کشور است. مقاصد اجتماعی حزب ما همه از منبع بشر دوستی و احترام به انسانیت و خدمت به مسردم آب میخورد."

روز شهادت خسرو روزبه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی ایران را به عنوان روز دفاع از زندانیان سیاسی برگزیده است تا به پیروی از سرمشق او جنبش دفاع از تمام کسانی که در راه مبارزه با خطر استقلال و آزادی میهن در بند ارتجاع اند، گسترش یابد. یاد روزبه را گرامی بدانیم و بپذیریم را که او بانثار جان خود در راه تازندگان داشت، با پیکار خود برافراشته نگاهداریم.

"همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید"  
فرخی سیستانی

نوروز

مردم



نخستین روز فروردین  
زمان از نودمد جان در تن نوروز به آئین  
بنفشه سر بیفشاند به راه باد پاورچین  
که در راهند باس و سوسن و نسرين

نهید ستان

بزی را جور دین گنبد رخشان  
کنار سفره بی قاتق و بی نان  
زبان در کام و آهسته  
همه نجواگر عسبان

به دل ها آرزوها  
در گلوها  
پرده ها ، سرمکوها

دهد تاریخ ره پرداز و پوینده صلا  
ای نابحق رنجانده انسان ها !  
روانهای گدازیده به حسرت ها و حرمان ها !  
بیاد آرید آن سوگند و پیمان ها  
به چرخ آرید چوگان ها  
به میدان ها  
که من نیاورد میخوام  
سلیح و مرد میخوام  
سری خونسرد میخوام  
دل پردرد میخوام  
که تا از گردش بیلان  
بلرزد سیستان و دلم و گیلان  
ز جهد کارگر ، دهقان  
فروریزد حصار جانفشار قلعه و زندان  
که گلریزان کین است این  
نبرد و پسمین است این  
اگر باید که کام آید  
از این برزخ گذر باید

از این فرمان شورافزا  
غریو از خلق برخیزد چو یاد آوا  
چو پژواکی ز بانگ کوس رزم آرا  
برآید زان سپس ابردمان ، فیرین و آتشر زا  
بسوزد بخت اهریمن  
به دریا اوج گیرد موج از درها

بدر زهره دشمن  
بجوشد سنگ سیال و مذاب از کوه اندروا  
بتاراند سپاه دشمن از کمن  
ز هر پرمسکنت مسکن  
ز هر محنت سرا  
از کومه و زاغه ، سیه چادر ، حصیرآباد و هر ما\* وا  
تیبیره زن کند غوغا  
صف اندر صف قدم در پیش ، پیر و کودک و برنا  
خروش خلق با جوش طبیعت درهم آمیزد  
سرودی پرتوان گردد  
به یاران نرم خوان ، همچون نوای پرنویدنی  
به خصمان زخمه در زخمه  
غضب کین غمشی غمرا  
به هرسو سرکشد کین جو  
بپوید سر بسردنیا  
نبار آمد زمانی تا  
به چنگ آرد بت رسوا  
بمالدش آن سر پر خدعه و سودا  
بسابدش آن دل خارا  
که بذراشان کین بود او  
که نفرین آفرین بود او  
به جان ها در کمین بود او

بلی امید  
در این عید  
کاین نوروز امروزی  
پیامی راستین باشد از آن رو\* یای بهروزی  
از آن نوروز بهروزی

## چرا بازنمیگردند ؟

آمارهای متفاوتی درباره تعداد ایرانیانی که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا پای گیر شده - اند در دست است.

آمارهای وزارت آموزش و پرورش نشان میدهد که از نزدیک به ۱۴۰۰ جوان ایرانی که در سال ۱۳۴۹ تحصیلات خود را در کشورهای مختلف اروپا، آمریکا و آسیا پایان داده اند فقط ۹۶ نفر آنها به ایران بازگشته اند. گفته میشود هم اکنون در آلمان باختری ۱۶۰۰ پزشک ایرانی و بیش از ۳۰۰ مهندس و متخصص بکار مشغولند. در آمریکا بیش از ۴ هزار پزشک و مهندس ایرانی کار میکنند. تعداد دانشجویانی که پس از پایان تحصیلات خود در فرانسه مانده اند بیش از ۱۵۰۰ نفر است. در انگلستان نزدیک به ۸۰۰ نفر و در کشورهای دیگر اروپای غربی بیست و ۱۰۰۰ ایرانی ماندگار شده اند. با اینکه نه وزارت آموزش و پرورش و نه سرپرستی های دانشجویان در خارج از کشور هنوز نتوانسته اند آمار دقیق و کاملی از وضع دانشجویان فارغ التحصیل ایرانی در خارج از کشور تهیه کنند، ولی همین آمارهای ناقص نشان میدهد که هر سال بسیاری از دانشجویان ما پس از پایان تحصیلات خود به ایران بازمیگردند. چرا ؟

باین سؤال مطبوعات ایران پاسخهای گوناگون میدهند. از جمله خواننده نیا مینویسد :

" آنها هنوز غوره نشده میخواهند مویز شوند. از راه نرسیده میخواهند سیاستمدار، وزیر، وکیل، سناتور یا سفیر و استاندار بشوند. ولی همه کس حق ندارد هم مهندس باشد هم دکتر و هم سیاستمدار. عده ای ایمن استعداد دارند، آنها بطور خانوادگی و مادر زاد، بقیه هم ندارند."

اطلاعات تا کهد میکند :

" زرق و برق کشورهای اروپایی جوانان ما را فریفته است."

آیندگان از شوق تعات بیجای جوانان سخن میگویند و کهبان آنها را "جهان وطن" میخواند.

این دعاوی تا چه حد بر پایه حقیقت استوار است ؟ جوانان ما چرا به همین خود بسماز نمیگردند ؟ بنظر ما پایگیری جوانان مادر کشورهای خارجی علل اقتصادی و سیاسی دارد که مهم ترین آن بقرار زیر است :

### بیگاری

در روزهای ۲۹ و ۳۰ دی ماه ۱۳۵۰ از طرف سازمان امور اداری و استخدامی کشور کنکور استخدامی انجام گرفت. در این کنکور ۵۷۸۵۶ دپلمه و لیسانسیه شرکت کردند. در حالیکه روزنامه ها قبل از برگزاری کنکور تأکید کرده بودند که دولت بیش از هزار نفر استخدام نخواهد کرد. در شماره های نهم بهمن ماه روزنامه های عصر تهران شرکت ملی نفت ایران، وزارت آموزش و پرورش و وزارت کشاورزی برای استخدام چند متخصص و کارشناس "آگهی استخدام" انتشار

دادند. در روز بعد روشن شد که بیش از ۵۰۰ مهندس و کارشناس به مراکز فوق مراجع مکرر ماند. روز ۲۳ بهمن ۱۳۴۶ شاه در وین به دانشجویان گفت :

" در سالهای آینده یک میلیون شغل در انتظار جوانان کشور است و در سال آینده (منظور سال ۳۴۷ است) حداقل ۱۰۰ هزار جابرای استخدام جوانان بوجود خواهد آمد."

ولی آماری که روز ۱ مهرماه ۱۳۴۸ در روزنامه ها انتشار یافت نشان میدهد که

" از فروردین ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۴۸ فقط ۸۱۲ جوان با مدارک تحصیلی دپلمه و بالا تر از آن توانسته اند در سالهای دولتی برای خود کاری بیابند."

این فاکتورها نشان میدهد که ایران قادر نیست متخصصین و کارشناسان جوان را جذب کند و در نتیجه از فارغ التحصیلان ایرانی در خارج از کشور عده ای ترجیح میدهند که اصلا بازنگردند. عده ای به امید کار در همین خود به ایران بازمیگردند، ولی پس از مدتی در وندگی چون بیکار میمانند و یا کاری مطابق تخصص و ذوق خود نمی یابند و باره به کشورهای خارجی مراجعت میکنند و بالاخره عده ای هم از خود ایران به امید یافتن کار به خیل پایگیری شدگان در کشورهای خارجی می پیوندند.

### عدم تناسب شغل با تخصص

واقفیت اینست که اغلب فارغ التحصیلان، چه خارجی و چه داخلی، شغلی مطابق تخصصی خود بدست نمی آورند. از همین جاست که مثلا مهندس کشاورزی حسابدار میشود و متخصص فیزیک اتنی معلم زبان انگلیسی ! بعنوان نمونه به نامه یکی از این فارغ التحصیلان که در یکی از روزنامه های ایران منتشر شده توجه کنید :

" من در سال ۱۳۴۸ با دپلمه مهندسی کشاورزی از آمریکا به ایران بازگشتم. یکسال تمام برای یافتن کار بهر دری کوبیدم تا اینکه در مازندران در یک شرکت خصوصی "حسابدار" شدم. وزارت کشاورزی مرا بعلت "کیرسن" نمی پذیرد. در حالیکه من هنوز ۳۵ سال بیشتر ندارم."

این چند خط هم از یک نامه خصوصی نقل شده است :

" ... صادق جان، متاسفم که حرف ترا گوش ندادم و برای خدمت بوطن و هموطنانم باوریند بلم را بستم و آمدم تهران. روز دوم ورودم از یک یاسیان کتک خوردم. بعد با یک افسر ارتش کارم بالا گرفت. مردک از چراغ قرمز گذشت و ابوطیاره ما را از حیزر انتفاع انداخت. برای تصدیق مدارک تحصیلی ام ششماه در وندگی کردم و بعد با اینکه میدانستند از فرانسه آمدم ام رشته تحصیلی ام فیزیک اتنی است بمن پیشنهاد کردند معلم زبان انگلیسی بشوم ! گفتند فعلا برای زبان انگلیسی جاداریم، نمی خواهی برگردی ! حسین ویداله هم هنوز از جیب میخورند. حسین که از بیگاری در حال دیوانه شدن است. دلم برای خودم و برای مردم میسوزد. نه پای پس دارم نه پای پیش ..."

از این گذشته تازه اگر کاری مطابق تخصص هم پیش آید ، وسائل کار نیست و شرایط زندگی نامناسب است . به نام دیگری که در روزنامه ها انتشار یافته توجه کنید :

"من متخصص بیماریهای قلبیم . پس از دو سال زندگی در یکی از دهات اصفهان بمن کار دادند . ولی وقتی به آنجا رفتم دیدم کاری از من ساخته نیست . چرا که نه وسیلهای برای کار بود و نه شرایطی برای زندگی . پولی هم که بمن میدادند حتی کمتر از حقوق پستکاران بود ."

عدم تطابق شغل با تخصص نتیجه ناگزیر این واقعیت است که رشته های تحصیلی بر حسب حواج کشور تعیین و انتخاب نمیشود . بسخن دیگر برنامه ریزی واقعی وطنی در این زمینه وجود ندارد ، و در شرایط سرمایه داری جز اینهم نمیتواند باشد . عدم هماهنگی میان رشته های تحصیلی و حواج کشوریکی از مهمترین وحادترین مسائلی است که هم اقتصاد کشور و هم جوانان ما با آن روبرو هستند . به این عدم هماهنگی فقدان شرایط لازم برای کار مفید و شربخش ، رانیز ، که نتیجه عقب ماندگی عمومی است ، باید افزود .

فرار مغزها

مجله نگین مینویسد :

"داستان سوگ آوری است که ماهیچ کالای ساخته شده ای برای صد و نود ارباب ولسی مغزهای متفکری را که با خون دل ساخته و پرداخته ایم بدون گمراهی و بدون هیچ مقررات دیگری در مقابل هیچ و بوج صادر میکنیم . سوگ آوری است که می بینیم ثروت جبران ناپذیر مملکت مثل آب از غربال میگذرد و هیچ کار مثبت و تدبیر عاجلی هم برای آن نمی اندیشیم ."

این داستان سوگ آور همان سرگذشت "فرار مغزها" است که نتیجه مستقیم سیاست امپریالیستی است . امپریالیسم و قبیله ازمه امپریالیسم امریکاییترین مغزهای متفکر را در سراسر جهان به انواع وسائل جلب و جذب میکند و آنها را بخدمت خود میگمارد . روش تسلیم در برابر این سیاست امپریالیستی که از طرف رژیم هائی مانند رژیم ایران در پیش گرفته شده این داستان را سوگ آورتر میکند . نتیجه آن میشود که بهترین متخصصین مادر کشورهای امپریالیستی بسر میبرند و دولت متخصصین درجه دوم و سوم این کشورها را با حقوق های هنگفت و امتیازات خاص برای پیشرفت کارهای خود استخدام میکند . اینجاست که این داستان سوگ آور هم برای اقتصاد و سیاست و فرهنگ ما و هم برای سرنوشت روشنفکران ما بصورت فاجعه در می آید .

فساد

بعبدالقی ، تبعیض ، پارتی بازی ، رشوه خواری ، بوروکراسی و دریک کلمه فساد دستگاه برای جوانان کشنده است . آنکه روز دوم ورودش به ایران از پاسان کتک میخورد ، آنکسه برای تصدیق مدارک تحصیلی اش شش ماه باید در وندگی کند ، آنکه میخواهد یاد دست خالی درده به معالجه امراض قلبی بپردازد و آنکه با تخصص کشاورزی حسابدار میشود و با تخصص فیزیک

اتنی به زبان فرانسه معلم زبان انگلیسی وو . . علاوه بر علل و انگیزه های پیش گفته همه نشانه يك محیط معیوب و فاسد است . و این فساد چنان تاثير منفی در روح جوانانیکه در آغاز زندگی اجتماعی خود هستند باقی میگذارد که چه بسا مسیر زندگی آنها را تغییر میدهد ، که یکی از آنها تصمیم به اقامت در خارج و یا تصمیم به بازگشت و یا خروج از ایران است .

تروریسمی

برای بیان تروریسمی در داخل کشور نیازی به فاکت نیست . و اما در خارج از کشور هم شعبه های سازمان امنیت برای بسیاری از جوانان پرونده های قطور ساخته اند . این پرونده ها بسا حرکت جوانان فارغ التحصیل بسوی ایران بجهان میافتد . برای اشتغال بکار هم روشن است که قبل از هر چیز تصدیق سازمان امنیت لازم است . دانشجویی نوشته است :

"از دوحال خارج نیست . یا باید تسلیم شوی یا مصائب زندگی را بپذیری . اگر در ایام تحصیل به اسب شاه گفته باشی یا بوزگارت سیاه است . و اگر فقط نظر مساعد نداری" بدون آنکه خود بدانی بسرگردانی ابدی دچار میگردی ."

با اینهمه باید به ایران بازگشت

بنظر نامه شانه خالی کردن از زیر بار " مصائب " رواست و نه میتوان به " سرنوشت محتومی" که دوست دانشجوی مانوخته است معتقد بود . جای همه دانشجویانی که فارغ التحصیل میشوند در ایران است . باید به ایران بازگشت ، رنج ها و مصائب را تحمل کرد ، و نه فقط تحمل کرد ، بلکه باید برای از بین بردن آنها مبارزه برخاست . آن دانشی که بدست آمده فقط برای فراهم آوردن لقمه نان و یا زندگی مرفه نیست . وظیفه میهنی و انسانی روشنفکران ماحکم میکند که هم برای نجات خود از چنگال استبداد و فساد و بعدالتی بیاخیزند و هم به هم میهنان خویش در این مبارزه کمک کنند . زیرا آزادی و خوشبختی فقط زمانی واقعی است که با آزادی و خوشبختی همه مردم م توأم باشد .

۱ . البرز



## آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم

برای داشتن قضاوت درست در هر مورد مشخص، نخست باید پایه منطقی قضاوت را روشن کرد. برای آنکه بدانیم آنتی کمونیست کیست، چه عملی را باید آنتی کمونیسم نامید، چه ارتباطی مابین آنتی سوسیالیسم و آنتی کمونیسم وجود دارد، ابتدا باید با محتوی این مقولات سیاسی آشنائی یافت.

**آنتی کمونیسم** ایدئولوژی پرخاشگرانه امپریالیستی و بیانگر منافع سرمایه داری انحصاری دولتی است و محمل فکری مبارزه نظامی، سیاسی، اقتصادی و مسلکی امپریالیسم علیه اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری و کمونیستی بین‌المللی و خلقبانی است که برای کسب و تحکیم آزادی و استقلال ملی خویش مبارزه می‌کند. آنتی کمونیسم واکنش بورژوازی و اشرافیت فئودال به ایدئولوژی طبقه کارگر است که از قرن گذشته وارد میدان شده است. در زیر این پرچم سپاه همه نیروهای ارتجاعی زمان ما گرد آمده‌اند. بکلی این ایدئولوژی، امپریالیسم همه اقدامات خود را علیه صلح و دمکراسی و استقلال توجیه می‌کند و "ضرورت آنها را" اثبات مینماید. آنتی کمونیسم محور مرکزی در جنبه پهن‌وار مبارزه ایدئولوژیک امپریالیسم علیه جنبش وسیع انقلابی و دمکراتیک عصر ما است.

هدف آنتی کمونیسم بی‌اعتبار ساختن ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و از میان بردن جنبش انقلابی تا سرحد سرکوب و امحاء فیزیکی کمونیست‌هاست. در این راه آنتی کمونیسم از توسل به هیچ دروغ، به هیچ جعل، به هیچ تناقض‌گویی و سفیضه‌بافی زوره‌ای پروا ندارد.

آنتی کمونیسم اردو وسیله استفاده می‌کند:

الف) برخورد و مواجهه رود رو با کمونیسم و ایدئولوژی آن بوسیله عسرسه داشت کالا های ایدئولوژیک متقابل و دفاع از جامعه طبقاتی و سیستم سرمایه داری و ایدئولوژی ناسیونالیسم.

ب) تخریب از درون بوسیله تظاهر به کمونیسم و کوشش برای منسحب ساختن نهضت انقلابی و برهم زدن وحدت آن بابت کشفیدن نظریات و انتقادات از "چپ" و راست تحت عنوان مبارزه با دمکراسی و ریزش کمونیسم، تحت عنوان نوآوری در مارکسیسم و غیره.

به تناسب بالا رفتن قدرت سوسیالیسم و بی‌اعتبار و مبتذل شدن "احتجاجات ضد کمونیستی" متداول، اسلوب دوم بیش از پیش از پیش به اسلوب اساسی در آنتی کمونیسم مبدل میشود. گفته "گس هال" (Gus Hall) دبیر کل حزب کمونیست آمریکا از آنجا که کالا ی آنتی کمونیستی در بسته بندی "چپ" بیشتر خریدار می‌یابد، لذا بویژه

این نوع بسته بندی مورد توجه محافظ تخریبی امپریالیستی قرار گرفته است. آنتی کمونیسم در عین حال به روشیوه عمل، یکی خشونت آمیز و وحشیانه و دیگری "لیبرال منشانه" و "روشنفکرانه" برای مقابله با ایدئولوژی کمونیستی دست می‌زنند. اتخاذ هر یک از این شیوه‌ها بسته با مکانات و نیروی آنتی کمونیسم است. البته اوترجیح میدهند که کمونیست‌ها را نابود کند ولی وقتی نتواند و مجبور شود آنوقت حاضر است با آنها وارد "بحث" شود. محتوای این بحث مقداری اتهام‌های زشت و غیرواقعی (مانند "وطن فروش"، "سوسیالیست" امپریالیسم"، "خیانت به جنبش انقلابی و رهائی بخش"، "غارت کشورهای نوا مستقلال"، "همگرایی دوسیستم" و غیره) و مقداری سفیضه‌های متناقض و بی‌سروته است.

**آنتی سوسیالیسم** یعنی مخالفت منظم و آگاهانه با مضمی اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی و در عرصه ساختن جامعه نو، از محتویات اساسی ایدئولوژی آنتی کمونیستی است. علت واضح است. هر کس، هر قدر کم خرید باشد، درک می‌کند که اگر اولین و مقتدرترین دولت سوسیالیستی جهان بی‌اعتبار شود، شکست بخورد، ضعیف شود، این امرا اثرات بلاواسطه‌ای در تقویت جنبه‌ها مقابل امپریالیستی دارد. بهمین جهت هدف عمده مبارزات ضد کمونیستی دوران ما، خواه این مبارزات از طرف محافظ ارتجاعی از راست انجام گیرد و خواه بوسیله عناصر چپ نواز "چپ"، بی‌اعتبار کردن آن قدرتی است که مبره پشت و تکیه گاه عمده و نیروی اساسی اردوگاه سوسیالیسم است.

بهمین جهت است که بد رستی می‌گویند: **کمونیسم ضد شوروی وجود ندارد** و رابطه نسبت به اتحاد شوروی سنگ محک انترناسیونالیسم پرلتری است.

آنتی کمونیست‌ها ی چپ نوا برای آنکه ماسک تظاهرات در روغین چپ روانه آنها نیافتد می‌کوشند اثبات کنند که میتوان با وره ایدئولوژی کمونیستی را با دشمنی باشو روی سازگار ساخت و اینکه دوستی و همبستگی انترناسیونالیستی با اتحاد شوروی چیزی جز تعمیم کورکورانه از یک دولت خارجی نیست!

تاریخ عصر ما بهترین پاسخ باین ترهات است. امروز جنبش انقلابی جهانی در وجود اتحاد شوروی بزرگترین و نیرومندترین یار و مددکار خویش را دارد و اینرا تنها کسانی که نخواهند درک کنند، درک نمی‌کنند. همه رهبران نهضت انقلابی جهان، همه کشورهای که بنحوی از آنها در نبرد علیه امپریالیسم شرکت دارند، در اسناد متعدد و این واقعیت را بگرات تأکید کرده‌اند و افراد منکر خود را در وضع مضحکی قرار میدهند.

ممكن است کسانی از روی کمی تجربه و بی‌اطلاعی مجدوب سفیضه‌های آنتی کمونیستی و آنتی سوسیالیستی شده و ناآگاهانه در دام بیافتند. مانده در باره این گمراه شدگان، بلکه در باره آنتی کمونیست‌ها و آنتی سوسیالیست‌های آگاه، آنکه نقاب "چپ" بر چهره داشته باشند یا نه، میتوانیم با اطمینان بگوئیم که آنها دشمنان خلقند.

## بجنگ ، ای قهرمان ...

از آفاق شرف بس ایرخونین

بسوی هند و چین می رفت غمگین  
سحر من هم فرستادم دلم را  
همان خیمه که گرید خشم و نفرین

صبح روشنی بود از بهاران

به سیر شهر رفتم ، رهگذاران  
کتابی دیدم و تصویری ، آنگاه  
که بستم چشم خود ، شب بود بهاران

بتاریخت بناز ، ای روح سنگی

عقاب آهنِ بنگی فرنگی  
تلِ مجروح و کشته ، دود و آتش  
عجب باغی برای عکسِ رنگی

فرنگ از "علم و صنعت" کم ندارد

ولیکن حیف ، يك آدم ندارد  
همان بنگی فرنگی باز بهتر  
که دعوی آدمیت هم ندارد

چه ننگین لکه شو می جگر خون

کند تاریخ شرم از دین و قانون  
به ننگی سرخ لك شد روحت ، ای قرن  
چکد تاجا و دان از دامت خون

مگر ای روح ترن ، ای سنگ ، خوابی ؟

مگر کوری ، کوی ، مستی ، خرابی ؟  
دگر از دامن نسام تو این ننگ  
نشوید هیچ ابری ، هیچ آبی

بسوی هند و چین می رفت غمگین

ز خشم عالمی ابری ، بنفرین  
فرستادم سحر من نیز چشمی  
همان گنبد که بسارد اشک خونین

نه اما ، گریه کار کاردان نیست

سزاوار نشانار پهلوان نیست  
سلامت می دهم پرشور ازین دور

چو دستم پشت و یار قهرمان نیست

سلام ! ای افتخار قاره شیر

جوانتر شیراز این بیشه پیـر  
شجاعت را رساتر شعر شیوا  
شرف رازنده تر طومار و تفسیر

سلام ! ای باغ بشکوه و برومند

به خون آغشته برگ و بسار و پیوند  
دلیرانه ترین رمـز نجابت  
و رویی راجری تر ، سبز تر پند

مگر شور شکفتن را توان کشت ؟

در ابله به نشتر می زند مشت  
حریف نیست آن اهریمنی خوی  
بجنگ ای روح یزدانی ، جو زردشت

# دست تجاوزکاران امریکائی از ویتنام کوتاه!



در جنگ دوم جهانی  
دو میلیون تن بمب  
مصرف شده و طی  
هواپیماهای  
تجاوزکار امریکائی  
تنها در فاصله  
بین ۱۹۶۵ تا  
۱۹۷۱ بر سر مردم  
استقلال طلب هند و  
چین ۱۶ میلیون  
تن بمب فرو ریخته اند.

بجنگ ای فهران ، ای پیشه شیر  
بیای آزادی خود را بده شمشیر  
توبهر و باشرف جنگی ، به ایمان  
وی اما بهرز ، با زور و زنجیر

بجنگ ، ای روشن اختر ، ای شب افروز  
شگفت انگیز راز و روزن روز  
اگر صدره بخون غرقت گسند دیو  
شهیدا! هم توئی ، تنهاتو، بیروز

مهدی اخوان ثالث  
(م. امید)

(بمنقل از مجله سخن شماره ۹ و ۱۰ اسفند ۱۳۴۹)

www.iran-archive.com

## اتاق مرگ

هنگامیکه مرابه اتاق مرگ زندان مرکزی سایگون بردند، دیدم که در آنجا سه جنایتکار محکوم به مرگ هم هستند:

**تانه** و **یو** در "پولکوندور" گرفتار و به اعدام محکوم شده بودند و **موت** راغ آزمتش سومی در "ژیا" دست به جنایت زده بود. همینکه آنها دانستند که من زندانی سیاسی هستم با خوشروئی بامان برخورد کردند و گفتند:

پیش از شما آقای **تیتسی** اینجا بود. ببینید هنوز دیوان "کیم وان کیو" که از آن او بود در اینجا است. زندانیان، جنایتکاران، پاسبانان و نگاهبانان به **لی توتو** و **نگ** احترام میگذاشتند و ابرو آقای **تیتسی** نامگذاری کرده بودند.

پس رفیق **ترونگ** آخرین روزهای زندگی خود را در اینجا بسر برده است! در گوشه ای روزهایی زرد شده اشعار او افتاده بود. حتی در اتاق مرگ، این شاعر ارجمند خلق ما دست از نبرد برنداشته بود و تا آن دقیقه ای که از پلکان تخت اعدام بالا میرفت، آزاد نبال کرده بود. درد عمیقی مراد رخود پیچید. اشعار را میخواندم. هنگامیکه **دژیم** **لی ترونگ** را بسه اعدامگاه میرود من در زندان "می تو" بودم. دهر روز پیش از مرگ او مابرای اعتراض دست به اعصاب غذا زده بودم.

من از اینجهت زندانی شده بودم که در تظاهرات شرکت کرده بودم و بنا بگفته دستگاه حاکمه این تظاهرات با کشتار، آتش سوزی و برهم زدن امنیت پایان یافته بود.

مرا از زندانی به زندان دیگری میکشاندند تا در پایان، یک دادگاه فوق العاده مرابه اعدام محکوم کرد. بیست و یکساله بودم، آنگاه که مرابه این زندان که در واقع پیش اتاق مرگ بود، انداختند.

این زندان شاید سه متر پهنا و پنج یا شش متر دراز داشت با چهار دیوار لخت، دری آهنین و یک پنجره. بهترین است گفته شود یک تکه آهن سوراخ سوراخ به دیوار جای پنجره کار گذاشته بودند. این سوراخها باندازه ای کوچک بودند که حتی سیگار هم از آنها رد نمی شد. همیشه تاریکی در این اتاق حکمفرما بود و چراغ قرمز روزهام روشن میماند. از گرمای هولناک بی تاب و توان و برهنه روی کف سیمانی اتاق افتاده بودیم و یک پایمان به زنجیرهایی که بسه دیوار کار گذاشته بودند، قفل شده بود.

هر دو ماه یا سه ماهی پاسبانان میآمدند و قفل را باز میکردند، این پارا آزاد و پهای دیگر را می بستند. هرگاه که نوبت به من میرسید، در همه اتاقهای دیگر را می بستند، پاسبانان جمع میشدند، گله به گله جا میگرفتند، توگویی ما نوری در پیش دارند و پس از این تشریفات جراث میکردند که قفل آهنین پای مرا جا بجا کنند.

جنایتکاران محکوم به اعدام خیلی زود خود را میباختند و پریشان میشدند. آنها میآمدند

که تنهامرگ در برابر آنهاست. اگر سخن میگفتند حتما سخنان زشت و ناسزا بود. جوش خشم آنها گاه به اندازه ای تند بود که حتی نگاهبانان از آن هراس داشتند. پاسبانها از اینها میترسیدند. **تانه**، **یو** و **رام** از بام تا شام ناسزا میگفتند، دشنام به زمین و زمان میدادند و همینکه نگاهبانان در را باز میکرد برآستی از دشنام گلوله باران میکردید و گاه پیش میآمد که یک سطل پراز مدفوع بر سر روی او ریخته میشد.

پیش آمد زیر برایم نقل کردند:

روزی کشیش فرانسوی پیدا میشد و از محکومین به اعدام میبرد:

بچه های من با آیا چیزی احتیاج دارید، شاید من بتوانم به شما کمک کنم؟

ازته اتاق مردی برمیخیزد و با ادب پاسخ میدهد:

بفرمائید تو پدر ما این پسر شما میخواهد با شما حرف بزند.

اما همینکه کشیش وارد میشود همه زندانیان خود را بروی او میاندازند، ریش او را میکندند و داد میزنند:

بیا پدر ما بیا پدر ما بیا با ما بمان!

من این روش را نادرست دانستم. اما پاسبانها و نگاهبانان این روش محکومین به اعدام را طبیعی میدانستند و اگر هم آنها همچون سگ هار میشدند، حق داشتند. آنها رود روی مرگ ایستاده بودند و در انتظاران، و بدون شک آنها میپنداشتند که یک کمونیست هم در چنین حالتی همین روش را خواهد داشت. بهمین دلیل به **تانه**، **یو** و **رام** گفتم:

ما زندگی میکنیم برای اینکه زندگی خوب شود و باید از خود خاطره خوب بجا بگذاریم. اگر ما محکومین به اعدام روش درست و مردانه ای داشته باشیم یاد ما با ارزش و با افتخار خواهد بود، و گذشته از این چوه دارد درست در اتاق پهلواست. اما تا آنروزی که ماهنوز زنده ایم بساید آنگونه زندگی کنیم که شایسته و سزاوار باشد: بی باک و انسان، و تنها از این راه است که خواهیم توانست در خرا احترام باشیم.

ان سه مرد به گفتار من گوش میدادند و من هم آزاد نبال کردم و گفتم:

ما منتقلایی هستیم. راه زندگی ما از راه شما جداست. من در چندین زندان تا کنون بوده ام و با خیلی از زندانیان جنایتکار سروکار پیدا کرده ام و میتوانم بگویم که آنها روش زندانیان انقلابی را در خیلی چیزها سر مشق خود قرار میدادند.

مگر نه اینست که ماهه انسان هستیم، پس بگذارید همچون انسان با اینها در بیافتیم تا نتوانند ما را تحقیر کنند و حتی تا پایان زندگی و در مرگ ناگزیر شوند که پاس مارا نگاه دارند.

اندک اندک توانستم در این زندان نظم برقرار سازم و پیشنهاد کردم که یکی از ما انتخاب شود که با پاسبانان و نگاهبانان از طرف همه سخن گوید. پذیرفتند و مرا انتخاب کردند.

هر روز صبح آشپز، که خود زندانی بود، به سراغ ما میآمد و از ما میپرسید که چه غذایی دلمان میخواهد. در این دوران قانون اینطور بود که به محکومین به اعدام خوراک خوب میدادند و بدین شکل ما میتوانستیم خوراکیهای گوناگون سفارش بدیم و هرچه میخواستیم در اختیارمان بود. سخن کوتاه، ما آنگونه زندگی میکردیم که رفتار خراج میگفتند:

"برنج را با نارگیل نوش جان میکردیم"

نزدیک به ما زندان زنان بود. در آنجا هم سیاسی از جانی جدا نبود و ما میتوانستیم از لای در زندانمان زنها را ببینیم. خیلی از آنها بچه داشتند. بچه هائی آنچنان لاغر و **موجور** که دل انسان از دیدن آنها به درد میآمد. به هم زندانیان خود پیشنهاد کردم که از خوراک

هر روز بمان برای بچه ها بفرستیم . از این روز ظرف بزرگی از غذا برای بچه ها کنار میگذاشتیم و هر گاه که خوراک در بر می رسید چشمان درشت گرسنه و پرازتمای بچه ها به ماد وخته میشد .  
 همینکه پاسبانها و نگاهبانان متوجه شدند که دیگر کسی به آنها ناسزا نمیگوید و کسافت به سروروی آنها ریخته نمیشود ، به خود جرات دادند و بزندان ما آمدند . آنها میدانستند که این درگرونی را مدتی پیش زندانی سیاسی هستند و میکوشیدند که بامن صحبت کنند .  
 پاسبان الکساندر ، که عضو حزب سوسیالیست هم بود ، بیش از دیگران به سراغ ما میآمد . روزی گفت :

من یک چیز را نمیفهمم و برای من روشن نیست . این کمونیستها تا روزی که آزاد هستند با مردم انگلی و از خود گذشتگی و شهر میچکنند و همینکه دستگیر میشوند و بزندان میآیند شخصیت و احترام خود را حفظ میکنند و اگر هم باید بصرند روی د و پای خود می ایستند و امید وار هستند . به او گفتم : شما چنین میپندارید که با حکم اعدا و اعدا م خواهید توانست مبارزتانید و مبارزتانید را برید . اما اینطور نیست . شما با این احکام آن کسانی را میتوانید بصورت حیوانی در آورید که هدفی در زندگی نداشته و ندارند و هیچ اید آل سیاسی جلوی آنها نیست و آتیه ای هم ندارند . اما ما آتیه را روشن در جلوی چشمان خود می بینیم . ما را خواهند کشت ، درست . اما ما امید انیم که آتیه از آن آزادی است و از آغاز هم برای ما روشن بوده که مادر زبرد انقلابی خود بر ضد رژیم شما بایزندان و مرگ سروکار خواهیم داشت و از همین روست که من از سرتوشت خود م تعجبی ندارم .

در زندان ما برای خودمان ورق بازی ساختیم . ورقها را از مقوا و مهره ها را از خمیر نان درست کردیم و با آتش سیگار توانستیم از قیر دیوار کمی جدا کنیم و خالها را سیاه روی مهره ها را بسازیم .

پس از غذا با هم صحبت میکردیم و یا شطرنج و کارت بازی میکردیم . بله ، و سرد و باختمان هم کاملا تازه بود . هر که میبخت میبایستی یک ظرف برنج را فوریت بدهد . در زندان مرکزی یک کتابخانه برای فرانسویها وجود داشت . من از آنجا کتاب میگرفتم و برای هم زندانیانم هر آنچه را که میخواختم ، بازگو میکردم . آنها با هیجان و خوشی گوش میدادند . و از این راه آنها با سه تفنگدار و بی نوایان ویکتور هوگو آشنا شدند .

روزی به این اندیشه افتادم که به آنها خواندن را بیاموزم . همینکه از آنها پرسیدم آیا میل دارند که با سواد بشوند ، فریاد کشیدند :

خداوند کارا ! برای چه و برای کجا ؟ ما بزودی خواهیم مرد . در اتاق مرگ نشسته ای و سرت زیر ساطور است و بیای خواندن یاد بگیری ؟ نه جانم این دیگر زیادی است !  
 چرا اینگونه فکر میکنید ؟ تا آنجا نیکه ما با هم هستیم ، باید از هر دقیقه که از زندگیمان ماند استفاده کنیم و آن کسی که چیزی یاد بگیرد ، کار خوبی انجام میدهد . در زندان انسان دست به آموختن میزند ، نه تنها برای اینکه از افکار پریشان خود راههای بخشد ، بلکه برای اینکه چیزهای تازه و نو یاد بگیرد و بفهمد . بشما که زبانی نمیروید . اگر من زود تر از شما اعدا م شوم شاید به دردتان هم بخورد و شاید شمارا نکشند .

کتابی را با عکسهای زیاد خواستم و به آنها نشان دادم . این عکسها را تماشا میکردند و چیزی از نوشته ها سردر نمیآوردند . پهلوی من دراز کشیدند و بدو من برای آنها پصدا میبلند میخواندم . گاه گاه خواندن را میسریدم و میگفتم : این قسمت مربوط به آواز تاما است . بیاید با هم آنرا بخوانیم ، و هر سه بامن همراهی میکردند . و باز میگفتم : این یکی مربوط به

نوی ام کاخ است . با هم بخوانیم ، و آنها بامن همصدامیشدند .  
 پس از آن هر روز به آنها چیز تازه ای یاد میدادم و پس از سه ماه دیگر آنها میتوانستند حروف را بشناسند و حتی جملاتی را بخوانند .

هیجان و خوشی آنها روز افزون بود . صبح زود داد میزدند :  
**هونگ ! بریا ! کار را باید شروع کرد ، باید بیاموزیم !**

چیزی نگذشت که خیلی روان و خوب میخواندند . روی سیمان افتاده کتاب در دست میخواندند . اگر این زنجیرها نبود میشد ما را دانشجویان بی چیزی خوانند .  
 پس از آن دست به بازی کردن تا نزدیم هر کدام نقشه را بعهد گرفتیم و از سطل خاکرو به بجای طبل استفاده میکردیم . و داد و فریاد بود که بلند بود .

شبی پاسبانان هراس زده به درون اتاق ما ریختند ما صحنه شگفت آوری رو برودند :  
 ما برهنه همانند کرم روی زمین افتاده با یک پا بزرگی میخواندیم ، و دست به ریشی که وجود نداشت میکشیدیم ، و به آنها گفتیم :

**بروید ! پیش آمدی نکرد ، این زندان شما باندازه ای سوت و کوراست که آدم خفه میشود ، این است که ما خودمان تا اثر بازی میکنیم تا کمی سرمان گرم شود .**

قاعده بر این بود که از ساعت شش تا هفت صبح حکم اعدا م جاری میشد و تبدیل حکم مرگ به زندان ابد را هم در همین ساعت اعلام میکردند . دیگر هفت ماه بود که من در این زندان بسر میبرد . موت رام را فرانسویان سرزدند . پیش از اعدا م او را بزدان در یک بردند و در تاریکی صبح صدای پای او را شنیدم که از جلوی زندان ما میگذشت و صدای خود ابراهم شنیدم که داد میزد :

**برادر هونگ ! اینها دارند مرا برای اعدا م میبرند . زنده باشید و منتظر است !**  
 اکنون من دیگر با رو و تانه مانده بودیم . چیزی عوض نشده بود . تازه اگر حکم اعدا م را هم تغییر بدهند محکوم پس از ششماه از آن اطلاع خواهد یافت و ما با تجربه خود میدانستیم که ماهفت ماه در انتظار بسر برده ایم و مطمئن بودیم که ما را خواهند کشت .

ماهه اش در این بودیم که راه و روش ماظوری باشد که تا آخرین دقیقه نیروی خود را از دست ندهیم و شخصیت خود را حفظ کنیم .

و باز ما میدانستیم که آخرین خواهش محکوم به اعدا م را خواهند پذیرفت و بهمین دلیل خواستیم که نوبت مرگ خود را خود تعیین کنیم و چنین تصمیم گرفته شد که اول تسانه ، پس از او رو و پس از آنها من از پلکان تخت اعدا م بالا برویم .

تانه و رو هر دو به من چنین گفتند :

میدانی ! آنکه پس از دیگران اعدا م میشود ، شاهد مرگ همزنجیران خودش است و از مرگ آنها رنج میبرد ، و در واقع او باید بارها بمیرد .



## بودجه مدرسه و دانشگاه

تقدیر مابرسی همه جانبه بودجه سال ۱۳۵۱ نیست فقط مفید دانستیم سهم آموزش و پرورش و مدارس عالی و دانشگاهها و فرهنگ و هنر را در بودجه تقدیم دولت به اطلاع خوانندگان گرامی برسانیم و در پایان بکنتیجه گیری کوتاه و کلی بکنیم .  
پیکار

رقم کل بودجه کشور بالغ بر ۸۵۰۰۰ میلیارد تومان است . یعنی ظاهراً درآمد و هزینه متعادل است . ارقام بودجه آموزش و پرورش و مدارس عالی و دانشگاهها و فرهنگ و هنر بقرار زیر است :

آموزش و پرورش	تومان	۳ ۸۸۷ ۰۰۰ ۰۰۰
از این مبلغ برای :		
آموزش عالی	تومان	۵۴۸ ۰۰۰ ۰۰۰
از این مبلغ برای :		
دانشگاه تهران	تومان	۱۲۹ ۲۲۶ ۰۰۰
دانشکده پزشکی و بیمارستانهای آن	"	۲۹ ۳۵۰ ۰۰۰
بودجه وزارت علوم و آموزش عالی	"	۲۱ ۴۲۲ ۰۰۰
سهم مدارس عالی و دانشگاههای کشور در بودجه سال ۱۳۵۱ بقرار زیر است :		
دانشگاه پهلوی	تومان	۷۱ ۳۲۶ ۰۰۰
دانشگاه مشهد	"	۳۴ ۹۵۲ ۰۰۰
دانشگاه تبریز	"	۵۴ ۳۱۳ ۰۰۰
دانشگاه اصفهان	"	۲۸ ۱۲۰ ۰۰۰
دانشگاه جندی شاپور	"	۳۶ ۸۷۴ ۰۰۰
دانشگاه صنعتی نهران	"	۱۵ ۵۹۰ ۰۰۰
مدرسه عالی پازتانی	"	۵ ۶۴۹ ۰۰۰

تومان	۱۰ ۶۰۴ ۰۰۰	دانشکده کشاورزی رضائیه
"	۳ ۰۰۰ ۰۰۰	دانشسرای عالی
"	۵ ۰۰۰ ۰۰۰	دانشسرای عالی سپاه دانش
"	۴ ۰۰۰ ۰۰۰	هنرسرای عالی
"	۶ ۱۱۸ ۰۰۰	مؤسسه عالی آموزش ارتباطات
"	۱ ۰۰۰ ۰۰۰	مؤسسه عالی تربیت بدنی
"	۲ ۰۰۰ ۰۰۰	آموزشهای عالی وزارت آموزش و پرورش
"	۵ ۵۰۰ ۰۰۰	آموزشهای عالی وزارت بهداشت
"	۱ ۴۶۹ ۰۰۰	مرکز تحقیقات و آموزش پزشکی فیروزگر
"	۸۱۸ ۰۰۰	انستیتوی خوار یار و تغذیه
"	۱۱ ۰۰۰ ۰۰۰	دانشگاه ملی ایران
"	۳۶ ۱۰۰ ۰۰۰	دانشگاه صنعتی آریامهر
"	۱ ۷۸۴ ۰۰۰	آموزش خدمات اجتماعی
"	۳ ۵۰۰ ۰۰۰	مدرسه عالی پارس
"	۳ ۴۰۰ ۰۰۰	جمعیت شیروخورشید برای امور آموزشی
"	۲۰۰ ۰۰۰	دانشکده کشاورزی گیلان
"	۱۱ ۱۹۱ ۰۰۰	وزارت فرهنگ و هنر برای آموزش هنر
"	۱۳۴ ۹۷۵ ۰۰۰	ساخت تربیت معلم و خدمات دانشجویی

این راهم بدانیم که :

کل هزینه های " دفاع ملی "

۱۰ ۰۹۴ ۱۰۰ ۰۰۰ تومان است .

بنابراین ادعای نخست وزیر بودجه سال ۱۳۵۱ " بدون کسری " است . ولی احتساب " ماهنامه مردم " ( شماره ۸۰ ) نشان میدهد که کسری بودجه عملاً رقمی در حدود ۱۴ میلیارد تومان است . این کسری برابر با بیش از ۲۵ درصد بودجه کل و نزدیک به ۱۴ درصد تولید ناخالص ملی است . این کسری بوسیله وامهای داخلی و خارجی " سامین " شده است . بدین ترتیب بطریق ادعای نخست وزیر بودجه سال ۱۳۵۱ هم کسری دارد و هم بودجه تورمی است .

بنابراین اظهارات نخست وزیر هنگام تقدیم لایحه بودجه به مجلس ، بودجه آموزش و پرورش

نسبت به سال ۱۳۵۰ در حدود ۲۸ درصد و بودجه دانشگاهها و مدارس عالی ۱۴ درصد افزایش یافته است.

در مورد افزایش بودجه آموزش و پرورش و مدارس عالی و دانشگاهها نسبت به سال ۳۵۰ باید توجه داشت که این افزایش - که بخودی خود قابل ملاحظه است - از یکطرف حاکی از نیاز سرمایه - داری در حال رشد ایران به تربیت کادر فنی است و از طرف دیگر با وجود این افزایش، بودجه آموزشی بهیچوجه حتی پاسخگوی این نیاز هم نیست، چه رسد به آینده پاسخگوی یک اقتصاد ملی سالم باشد. کمی معلم، کمی استاد، کمی آزمایشگاه، کمی محل و وسایل تحصیل و در یک کلمه کمبود وسائل لازم برای آموزش و پرورش ابتدائی و عالی فرزندان میهن ما یکی از مسائل حاد اجتماعی است.

با ایشمه می بینیم که بودجه "دفاع ملی" که ۲۳ درصد نسبت به سال گذشته افزایش یافته بیش از سه برابر بودجه آموزش و پرورش است. تازه رقم ۱۰ میلیارد تومان رقم واقعی بودجه "دفاع ملی" نیست، چون روشن است که هزینه طرحهایی مانند ساختن راه، فرودگاه، بندرگاه، شبکه مخابرات و نظائر آن، که ظاهراً جزء هزینه های "عمرانی" است و لسی در واقع بطور عمده برای هدفهای استراتژیک ساخته میشود، در این رقم بحساب نیامده است.

پس از این بررسی کوتاه و کلی یک سؤال ساده پیش می آید:

آیا کشوری که هنوز در موسم جمعیتش بیسوادند و هر سال نیمی از کودکانش پشت در مدرسه و هزارهائی از جوانانش پشت در دانشگاه میمانند، چون جانیت، معلّم نیست، وسیله نیست و همه ایشها برای آنست که "پول" نیست، میتواند بخود اجازه دهد که بودجه "دفاعی" اش این چنین سرسام آور باشد و سرسام آور با لارود؟ میتواند از "انقلاب آموزشی" دم بزند؟



## پشتیبانی از «مبارزه مسلحانه»

یا

## دفاع از قربانیان استبداد

دفاع از متهمین سیاسی در تمام مراحل رسیدگی - از بازجویی مقدماتی گرفته تا صدور رأی نهائی - و نیز مبارزه در راه تأمین شرایط در خورد انسان برای زندانیان سیاسی و در یک کلام دفاع از قربانیان رژیم یکی از وظایف مستمر تمام احزاب و سازمان های دموکراتیک است. این مبارزه ایست که حزب توده ایران پیوسته انجام داده و تمام سازمان های اپوزیسیون رایبه شرکت فعال در آن فراخوانده است.

دفاع از تمام متهمین و محکومین سیاسی، صرف نظر از اینکه بکدام گروه و سازمان سیاسی اپوزیسیون تعلق دارند، اصلی است که از آرمان های انسانی و دموکراتیک حزب توده ایران ناشی میشود و مبارزه ایست علیه سیاست ضد دموکراتیک هیئت حاکمه ایران. حزب ما پیوسته این اصل را حتی در مورد مخالفین سیاسی خود بکار بسته است. گفتارهای راد پوئی، نوشته های مطبوعاتی و اسناد رسمی حزب ما بنحوی مفتح و انکار ناپذیر این واقعیت مسلم رایبه ثبوت میرساند: دفاع از متهمین و محکومین سیاسی اپوزیسیون بمعنای پشتیبانی از جهان بینمسی، ایدئولوژی، مشی سیاسی و فعالیت عملی آنان نیست و نباید باشد. علت کاملاً روشن است: احزاب و سازمان های سیاسی دارای جهان بینی، ایدئولوژی، مشی سیاسی و فعالیت عملی مختلف هستند و هیچ حزبی نمیتواند مسئولیت سیاسی و اجتماعی اقدامات سازمان های سیاسی دیگر را بعهده بگیرد. حزب توده ایران که دارای جهان بینی و ایدئولوژی طبقه کارگر است و مشی سیاسی و فعالیت عملی خود را بر احکام و اصول عام مارکسیسم - لنینیسم در انطباق با شرایط خاص ایران در مرحله معین تکامل اجتماعی مبتنی کرده، از مشی سیاسی و فعالیت عملی سازمان ها و گروههای دیگر و افراد جداگانه فقط در صورتی پشتیبانی میکند که در خطوط کلی خود در جهت مشی و فعالیت این حزب باشد.

بنابراین دفاع مشترک از متهمین و محکومین سیاسی باید برد و اصل مبتنی باشد: علم بودن و محدود بودن بدین معنا که:

- ۱- دفاع از متهمین و محکومین سیاسی باید صرف نظر از وابستگی های سازمانی آنان انجام گیرد؛
  - ۲- دفاع از متهمین و محکومین سیاسی باید فقط به دفاع از حقوق قانونی آنان در مقابل قانون شکنی های رژیم محدود گردد.
- بدیهی است اگر حزب یا هر سازمان سیاسی دیگری در موارد مشخص با این یا آن نظر و یا اقدام سازمان ها و افراد جداگانه موافق باشد، میتواند محتوی کارزار دفاعی خود را وسیعتر سازد و حتی از نظریات و اقدامات مشخصی نیز دفاع کند.
- رعایت اکید اصول و گانه فوق برای سازمان های صنفی که سازمانهای خودی هستند و افراد متعلق به احزاب و گروههای سیاسی مختلف و دارای جهان بینی و ایدئولوژی و مخط مشی

سیاسی گوناگون در آن شرکت دارند ، بیش از هر سازمان دیگر ضرورت دارد .

"کنفدراسیون اگر میخواهد بمثابة يك سازمان صنفی و توده ای طرفدار حقوق و آزادی های مدکراتیک عمل کند ، موظف است در مبارزه بخاطر دفاع از حقوق متهمین و محکومین سیاسی شرکت کند . با آنکه کنفدراسیون تاکنون در این مبارزه شرکت فعال داشته ، ولی در مبارزات خود از هر دو اصل مذکور عدول کرده است . گردانندگان کنفدراسیون در جانی که صلاح دیده اند ، در باره برخی قربانیان رژیم سکوت کرده و در جای دیگر دفاع از نظریات و اعمال متهمین و محکومین متعلق به جریانات سیاسی همین راجا یگترین دفاع از حقوق قانونی آنان نموده اند .

گردانندگان کنفدراسیون تاکنون فقط در يك مورد یعنی در مورد " حکمت جو و خاوری " نامی از زندانیان توده ای برده اند ، آنها علیرغم میل خود و در اثر ابتکار و فشار توده های دانشجویی آنها در مورد زندانیان توده ای بطور کلی همیشه سکوت اختیار کرده اند و از جمله در باره رفقای شهید ما " رزوی و معصوم زاده " ، که سر به نیست شدن آنها توسط رژیم صفا سازمان امنیت تازه افشا شده ، کلمه ای نگفته و ننوشته اند .

از سوی دیگر همین کنفدراسیون در مورد گروهها و افراد متعلق به جریانات سیاسی معین ، که حقوق پایمال شده آنان در قبال قوانین دولتی مسلماً بیش از نظریات انحرافی و اعمال نادرستشان در قبال قوانین مبارزه اجتماعی قابل دفاع است ، به پشتیبانی مطلق میرد از دین ارگان های رسمی کنفدراسیون مرکز تبلیغاتی مشی سیاسی و اقدامات مسلحانه هواداران جریانات ایدئولوژیک معین و گروههای چریکی ایران و جهان شده است .

علت آن سکوت و این پشتیبانی مطلق چیست ؟ چرا کنفدراسیون از اصول بدیهی دفاع مشترک از متهمین و محکومین و قربانیان رژیم عدول میکنند ؟ سمت گیریهای ایدئولوژیک خاص و موضع گیریهای سیاسی معین ، که يك سازمان واقعا صنفی نمیتواند داشته باشد ، ولی برکنفدراسیون تسلط یافته و آنرا از صورت يك سازمان صنفی خارج کرده و به هیئت يك سازمان حزبی درآورد ، علت اصلی است .

در قطعنامه سیزدهمین کنگره کنفدراسیون " در باره مبارزه مردم ایران " ، اقدامات مسلحانه گروههای چریکی در راه مبارزات مردم ایران قرار میگیرد و پس از یادآوری قهرست وار سایر مبارزات گفته میشود :

" کنفدراسیون جهانی پشتیبانی کامل خود را از این مبارزات اعلام کرده و با تمام امکانات خود از دست آورد های جنبش در سال گذشته دفاع خواهد کرد . " (۱)

ماهنامه ۱۱ آذر ، در سرمقاله خود به " نمایندگی از طرف مردم ایران " باین نتیجه میرسد که

" . . . استیفای حقوق مدکراتیک ، صنفی ، اجتماعی ، سیاسی آنان در رجا - چوب چنین رژیمی و بویژه از راه های مسالمت آمیز میسر نیست . " (۲)

و مبارزه عملی مردم را

" بایستی سرانجام به يك نتیجه گیری مثبت برناتوانی اشکال و شیوه های

(۱) ماهنامه ۱۱ آذر ، شماره اول ، سال هشتم ، دیماه ۱۳۵۰  
(۲) ماهنامه ۱۱ آذر ، شماره دوم ، سال هشتم ، بهمن ۱۳۵۰

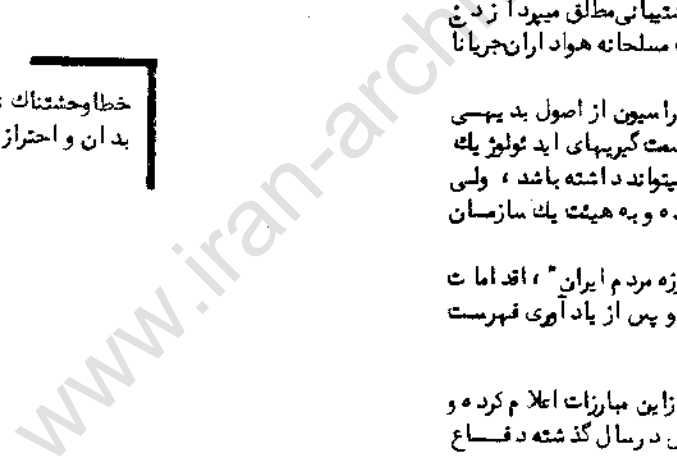
صنفی و مسالمت آمیز در پیشبرد مبارزه و نیل به پیروزیهای بایدار ، لزوم جایگزینی آنان را به اشکال و شیوه های نوین مبارزه ( شیوه های قهر - آمیز ) سوق دهد . " (۱)

اینها واقعیت های مستند هستند . با هیچ اعلامیه و تذکیر نامه و تهمت و افترا نمیتوان آنها را برده پوشی نمود . سازمانی که بخود اجازه میدهد برای مردم يك کشور راه انقلاب و شکل مبارزه تعیین کند ، هر نامی هم که برخورد نهد ، باز سازمانی صرفاً سیاسی ، سازمانی حزبی خواهد بود . کنفدراسیون نقش يك حزب سیاسی را بعهده گرفته است ، نقشی را که نمیتواند انجام دهد و نباید هم انجام دهد .

چنانکه می بینیم ، انحراف کنفدراسیون از راه صحیح دفاع از قربانیان استبداد نیز پدید می آید . تصادفی نیست ، بلکه نتیجه منطقی خط مشی عمومی نادرستی است که گروه های معینی به آن تحمیل کرده اند .

۴۰۴

خطا و حشتناک نیست ، عناد در خطا و شرم در عین از انحراف بدان و احتراز از تصحیح آن وحشتناک است .



شرط زندگی جمعی تحمل انتقاد و قدرت انتقاد است .



مسئله عمده در تربیت ماهی های کوچک البته پرورش اخلاقی آنهاست. به آنها تعلیم داد میشود که هیچ چیز عظیم تر و زیبا تر از آن نیست که يك ماهی کوچک خود را با شور و شوق قند کند ، و اینکه ماهی های کوچک ، همه بایستی به کوسه ها باور داشته باشند ، بویژه اگر کوسه ها بگویند که آنها برای يك آینده زیبا تلاش میکنند .

به ماهی های کوچک یاد داده میشود که آینده فقط در صورتی تأمین میشود ، اگر آنها مطیعانه درس بخوانند . ماهی های کوچک باید بویژه از تعالیات پست ، ماتریالیستی ، خود پسندانه و مارکسیستی بپرهیزند ، و اگر یکی از آنها دچار چنین تعالیاتی شد ، فوراً به کوسه ها خبر دهند .

اگر کوسه ها انسان می بودند ، البته آنها هم باید یکدیگر جنگ می برداختند تا صدق های بیگانه و ماهی های کوچک بیگانه را تسخیر کنند . آنها این جنگها را بوسیله ماهی های کوچک متعلق بخود رهبری میکردند . آنها به ماهیهای کوچک میآموختند که میان آنها و ماهی های کوچک سایر کوسه ها اختلاف عظیمی وجود دارد .

به ماهی های کوچک تعلیم داده میشود که آنها ، چنانکه معلوم است ، گنگ و لال هستند ولی آنها به زبانهای مختلف سکوت اختیار میکنند و از این جهت نمیتوانند یکدیگر را بفهمند . به ماهی های کوچک وعده داده میشود که اگر در جنگ چند تا از ماهی های دشمن را ، که بزبان دیگری سکوت اختیار کرده اند ، بکشند ، بدریافت نشان نبات دریائی و عنوان قهرمان مفتخر خواهند شد .

اگر کوسه ها انسان میبودند ، البته از هنرمند بی بهره نبودند . تصاویر تشنگی تهیه میشود که در آنها دندانهای کوسه ها با رنگهای عالی ، و حلقوم آنها با متاع باغهای فرح بخش که در آنها میتوان شادمانه پرسه زد ، مجسم میگردد . آثارها ، در کف دریا ، در برزانه های خود نشان میدادند که چگونه ماهی های کوچک شجاع با شور و شوق در حلقوم کوسه ها شنا میکنند ، و موسیقی آنقدر زیباست که ماهی های کوچک تحت تأثیر نغمه های آن ، در پیشاپیش نوازندگان ، در حال رویا و محاط از مطبوع ترین اندیشه ها ، در حلقوم کوسه هارفت و آمد میکنند .

اگر کوسه ها انسان میبودند ، مذهبی هم داشتند . این مذهب به ماهی های کوچک می آموخت که آنها فقط در شکم کوسه ها میتوانند زندگی واقعی آغاز کنند .

راستی اگر کوسه ها انسان میبودند ، باین وضع هم خاتمه داده میشود که ماهیهای کوچک ، آنطور که حالا هستند ، همه یکسان باشند . به برخی از آنها مقاماتی داده میشود که بزرگتر از دیگران ریاست کنند . به برخی از آنها که کمی بزرگتر بودند حتی اجازه داده میشود که کوچکترها را ببلندند ، و این برای کوسه ها نیز مطبوع بود ، چون آنها میتوانند بیشتر طعمها

چاقتری برای بلعیدن بجنگ آورند . و ماهی های کمی بزرگتر و صاحب مقام برای ایجاد نظم در میان ماهی های کوچک مراقبت میکردند ، و مواظب بودند که از میان آنها آموزگاران ، افسران و مهندسان ساختمان صدوق و غیره بیرون نیایند .

و خلاصه ، اگر کوسه ها انسان می بودند ، آنوقت تازه ، فرهنگی در دریایافت میشود .

ترجمه از : ح . مهرور



برتولت برشت در سال ۱۹۳۱

# اگر کوسه ها انسان می بودند

دخترک صاحب خانه آقای ك . روزی از او پرسید :

" اگر کوسه ها انسان می بودند ، آنوقت با ماهی های کوچک مهربانتر بودند ؟"  
آقای ك . گفت :

" مطمئناً ! اگر کوسه ها انسان می بودند ، میدادند برای ماهی های کوچک ، توی دریا صدوق های عظیمی با انواع مواد غذایی نباتی و حیوانی بسازند . مواظب بودند که صدوقها همیشه آب تازه داشته باشند و بطور کلی تمام تدابیر بهداشتی را مری میباشند . اگر مثلاً بال يك ماهی کوچک مجروح میگردد ، فوراً جراحی او زخم بندی میشود ، تا اینکه او نتواند پیش از وقت از جنگال کوسه ها فرار کند .

برای آنکه ماهی های کوچک دچار غم و اندوه نگردند ، گاهگاهی جشن های بزرگ آب تزیین داده میشود ، زیرا آب صاف به ذائقه ماهی های کوچک شاد و شنگول بهتر مزه میکند تا آبهای گل آلود و تیره .

البته در صدوق ها مدرسه هم وجود داشت . در این مدارس ماهی های کوچک یاد میگرفتند که چگونه در حلقوم کوسه ها شنا کنند . مثلاً آنها به فرا گرفتن جغرافی احتیاج داشتند تا بتوانند کوسه های بزرگ را که در گوشه ای باتنبلی لیده اند ، پیدا کنند .

## سازمانهای حزبی و سازمانهای صنفی

در میان دانشجویان درباره سازمان های حزبی و سازمان های صنفی ، ماهیت ، هدف ، وظایف ، مبانی سازمانی و شیوه فعالیت و اشکال مبارزه هر یک از آنها برخی بیدقتی ها و ناروشنی ها و چه بسا تصورات نادرست وجود دارد ، که میتواند به مبارزه علی آنا در چارچوب سازمان های دانشجویی لطمه وارد سازد . در این مقاله میکوشیم برخی جوانب این مسائل را تا حدودی تشریح کنیم .

ابتدا به تعریف برخی اصطلاحات میپردازیم :

**حزب** عالی ترین شکل سازمان طبقاتی است که فعالترین نمایندگان طبقه معینی را متحد میکند ، منافع بنیادی این طبقه را منعکس میسازد و رهبری آنرا در مبارزه سیاسی بعهده میگیرد .

**اتحاد** به شکل ابتدائی سازمان های اجتماعی است که فقط دایره محدود و مشخصی از منافع طبقات و گروههای اجتماعی را منعکس میسازد و میتواند تمام این طبقه یا گروه اجتماعی را در برگیرد . اتحادیه ها اغلب شکل سازمان های صنفی بخود میگیرند ، یعنی مرکز تجمع گروههای اجتماعی بر حسب حرفه و شغل آنها هستند . باین جهت این اتحادیه ها را سازمان های صنفی نیز مینامند . ولی باید به مشروط بودن اصطلاح "صنفی" توجه داشت . اتحادیه ها در مواردی ، مثلا در مورد اتحادیه کارگری و دهقانی ، میتوانند شامل یک طبقه کامل گردند ، یا در مواردی ، مانند سازمان های دانشجویی ، افراد دارای منشأ طبقاتی گوناگون را در بر گیرند ، و در مواردی ، مانند سازمان های زنان ، میتوانند منافع اجتماعی گروه معینی را در چارچوب تقسیم بندی یهای دگرگونی منعکس سازند .

علاوه بر حزب ، در شرایط معین ، سازمان های سیاسی معینی نیز میتوانند بوجود آیند که منعکس کننده منافع مشترک طبقات و گروههای اجتماعی مختلف و حتی متضاد اجتماعی هستند . اینگونه سازمان های سیاسی که میتوانند پایه های بسیار وسیع توده ای هم داشته باشند ، فی نفسه سازمان های حزبی نیستند . از آنجمله است جبهه های که از احزاب و گروههای سیاسی در مراحل مختلف مبارزه بر پایه شرایط قراردادی برای رسیدن به هدف های مشخص بوجود میآیند ، مانند جبهه مبارزه با استعمار ، جبهه انتخاباتی و غیره . یا سازمانهایی که از تجمع افراد گوناگون برای مبارزه در راه هدف های سیاسی کاملاً مشخصی پدید میآید ، مانند جمعیت هواداران صلح و غیره .

حال ، پس از این توضیح های مختصر ، به برخی تفاوت های اصولی میان سازمانهای

حزبی و سازمان های صنفی میپردازیم :

۱ - حزب بمثابة عالی ترین شکل سازمان طبقاتی ، در راه منافع بنیادی طبقه ، یعنی نه فقط بخاطر تأمین منافع جزئی ، موقت و گذرا ، بلکه در راه منافع کلی که تأمین آنها مقام و نقش طبقه را در زندگی اجتماعی دگرگون میسازد ، بمبارزه میپردازد . مبارزه سازمان صنفی ، برعکس ، متوجه تأمین منافع جزئی ، فرعی ، موقت و گذراست . برای روشن شدن مطلب ، مبارزه حزب طبقه کارگر و مبارزه اتحادیه کارگری را مثال میآوریم . اگر اتحادیه کارگری هدفش مبارزه در راه افزایش دستمزدها ، بهبود شرایط کار یعنی کاستن از شدت استثمار و بهبود شرایط فروش نیروی کار است ، هدف مبارزه حزب طبقه کارگر ، برانداختن استثمار و ایجاد شرایطی است که در آن اصلاً نیروی کار بصورت کالا خرید و فروش نشود . اگر اتحادیه کارگری هدفش آنست که دستگاه دولت بجزوای آنرا به لغو قوانین ضد کارگری و تصویب قوانین بسود کارگران وادارد ، هدف نهائی حزب کارگری برانداختن این دستگاه است . این حکم باین نظر گرفتن منافع خاص گروه های دانشجویی ، در مورد سازمان های آنان نیز صادق است .

۲ - در رابطه مستقیم با هدف فوق ، حزب باید دارای ایدئولوژی واحد و برنامه سیاسی وسیع و مشخص باشد . ولی سازمان صنفی فاقد هر دو است . و این امر به اراده و خواست اعضا این سازمانها و یار همبران آن وابسته نیست ، بلکه علل عینی دارد . این حکم حتی در مورد اتحادیه های کارگری که از طبقه واحد تشکیل یافته ، صادق است . برای درک منافع بنیادی طبقاتی یعنی منافع اقتصادی طبقه و آن منافع سیاسی و ایدئولوژیک که تأمین منافع اقتصادی به آن وابسته است ، سطح عالی درک طبقاتی لازم است . کارگران در زندگی عادی خود معمولاً از سطح درک منافع آنی و جزئی اقتصادی فراتر نمیروند و تا سطح درک ایدئولوژیک و لزوم مبارزه سیاسی برای تصرف قدرت حاکمه ، که سطح عالی درک منافع اجتماعی این طبقه است ، ارتقا نمی یابند . فقط بخشی از طبقه کارگر است که در جریان مبارزات عادی صنفی و در نتیجه فعالیت های روشنگران حزب پرولتری از آگاهی صنفی به سطح آگاهی طبقاتی ارتقا می یابد و به صفوف حزب سیاسی طبقه کارگری پیوندد . بنابراین اتحادیه کارگری که مرکز تجمع توده های وسیع کارگرانی است که اکثراً تا سطح عالی درک منافع طبقاتی ارتقا نیافته اند ، نمیتواند ایدئولوژی معین و برنامه سیاسی وسیعی را شرط عضویت قرار دهد .

این اصل در مورد سازمان های نظیر سازمان دانشجویی که اعضا آنرا افرادی بامنشأ طبقاتی گوناگون و حتی متضاد تشکیل میدهند و عملاً نمیتوانند یک سازمان طبقاتی همگون و صاحب ایدئولوژی و برنامه سیاسی واحد باشند ، با قطعیت بیشتر صادق است .

۳ - خصلت فعالیت افراد جامعه در مبارزات اجتماعی به چگونگی درك آنان از منافع طبقاتیشان بستگی دارد . کسانی که در سطح پائین تر آگاهی طبقاتی قرار دارند ، در چارچوب سازمان های ابتدائی تر یعنی سازمان های صنفی مبارزه میبند ازند و کسانی که بسطح عالیتر درك طبقاتی ناائل آمده اند ، در چارچوب عالیترین شکل سازمان طبقاتی یعنی حزب وارد مبارزه میشوند . حزب بمثابه سازمان سیاسی مرکز اتحاد قعاترین نمایندگان طبقه و در مورد حزب پرلتری مرکز فعالیت پیشروترین عناصر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است . بنابراین حزب کارگری با آنکه میکوشد بر تمام توده های زحمتکش متکی باشد و تمام آنانرا رهبری کند و متناسب با شرایط مشخص مبارزه عمده هر چه بیشتری از آنانرا بصوف خود جلب نماید ، قادر نیست که تمام این توده ها و یا حتی اکثریت آنانرا بعضویت خود درآورد . از این لحاظ حزب يك سازمان توده ای نیست . ولی سازمان کارگری یا هر سازمان صنفی دیگر میتواند و باید در جهت جلب اکثریت توده های زحمتکش کسه با آسانی و حتی خود بخود میتوانند تا سطح آگاهی صنفی ارتقا یابند ، کوشش نماید . سازمان های صنفی از این لحاظ سازمان های توده ای هستند .

۴ - هر فعالیت جمعی ام از جنبی و صنفی مستلزم موازین و ضوابط معینی است که مبانی سازمانی آنرا بوجود میآورد .

سائترالیسم دمکراتیک اصل اساسی سازمانی حزب انقلابی طبقه کارگر را تشکیل میدهد . سائترالیسم دمکراتیک اصل سازمانی خاص حزب طبقه کارگر و آنهم حزب طراز نون پرلتری است که لنین بنیان گذاران بود . هیچیک از احزاب سیاسی غیر پرلتری قادر نیستند این اصل مارکسیستی - لنینیستی را پایه سازمانی خود قرار دهند . تضاد منافع قشرها و گروههای مختلف بهرژوای مانع وحدت اراده و عمل آنان حتی در درون حزب واحد میگردد . وجود جناحهای مختلف در درون احزاب بهرژوایی ناشی از این واقعیت است . با آنکه احزاب بهرژوایی مدافع منساقع سرمایه داران هستند ، ولی اعضا عادی این احزاب را اکثر اقشرهای خرد بهرژوایی و زحمتکشانی تشکیل میدهند که در اثر سطح پائین آگاهی طبقاتی و سیاسی و تحت تاثیر تبلیغات بهرژوایی باین احزاب جلب شده اند . بدیهی است در چنین احزابی دمکراسی واقعی وجود ندارد . در این احزاب سائترالیسم بهرکراتیک حاکم است که بر پایه انواع شیوه های اداری ، زد و بند های " انتخاباتی " ، حيله های تبلیغاتی و مانورهای سیاسی مبتنی است . تساهله سائترالیسم نیز در این احزاب که نه بر پایه دمکراسی ، بلکه بهرکراسی بوجود میآید ، نمیتواند سائترالیسم واقعی و یکپارچه باشد . وجود " لیدر " های مختلف در داخل احزاب بهرژوایی که هر يك در رأس یکی از جناحهای مختلف حزب قرار گرفته اند و با هم در مبارزه اند ، حاکی از این واقعیت است .

اصل سائترالیسم دمکراتیک بمعنای مارکسیستی - لنینیستی آن نمیتواند با همان شکل و محتوی و تناسب خاص احزاب پرلتری مبانی تشکیلاتی سازمان های صنفی را نیز تشکیل دهد . سازمانی که اعضا آن جهان بینی واحد و آیدئولوژی مشترک ندارند و خود این سازمان در قیاس با حزب دامنه فعالیت بسیار محدودتری دارد ، نه میتواند و نه باید بر مبانی سازمانی حزب یکپارچه طراز نون استوار باشد . اینگونه سازمان ها باید بطور عمده بر دمکراسی وسیع پایه گذاری شوند . کسانی که بخواهند سائترالیسم دمکراتیک را پایه تشکیلاتی سازمانهای نظیر سازمان دانشجویی قرار دهند ، در بهترین حالت سائترالیسم بهرکراتیکی از نوع سائترالیسم احزاب بهرژوایی را با تمام مختصات آن بر این سازمانها تحمیل خواهند کرد .

۵ - تفاوت در ماهیت و هدف و وظایف سازمانهای جنبی و سازمانهای صنفی ، تفاوت میان شیوه فعالیت و اشکال مبارزه این سازمانها را نیز روشن میسازد . مبارزات صنفی که هدفش ایجاسد تحول بنیادی در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور نیست ، بلکه تأمین منافع صنفی در شرایط موجود هدف آنست ، نمیتواند از چارچوب قوانین و امکانات موجود خارج شود . سازمان های صنفی برای تأمین منافع خاص و محدود خود نمیتوانند با اشکال عالیتر مبارزه مانند اشکال اعمال قهر انقلابی متوسل شوند و یاراً با اشکال مبارزات سیاسی وسیع دست بزنند و طریق اولی داعیه رهبری مبارزات سیاسی توده ها را داشته باشند . مبارزات اعتراضی و مطالباتی این سازمانها اشکال ابتدائی تر مبارزه مانند میتینگ و دمنوستراسیون و اعتصاب و غیره را ایجاب میکند .

عدول از این اصول ، خواه ناخواه ، سازمانهای صنفی را بادشواریهایی سیاسی و سازمانی فراوان روبرو میکند ، آنها را از انجام وظایفی که بخاطر آن بوجود آمده اند ، باز میدارد و سرانجام به پایه های توده ای و کارآیی فعالیت آنها لطمات جدی وارد میسازد .

از آنچه گفته شد ، نباید چنین تصویری پدید آید که میان حزب کارگری و سازمان های صنفی و یا سازمانهای صنفی و مبارزات سیاسی د یوارچین وجود دارد . احزاب مارکسیستی لنینیستی برخلاف هواداران سئدیکالیسم خرد بهرژوایی که ضرورت شرکت اتحادیه های کارگری و سایر سازمانهای صنفی را در مبارزات سیاسی نمی میکنند ، برآنند که تمام سازمانهای صنفی میتوانند و باید در مبارزات سیاسی شرکت ورزند . احزاب مارکسیست - لنینیست خود را از مبارزات سازمانهای صنفی برکنار نمیدارند ، بلکه میکوشند این سازمانها را از زیر نفوذ احزاب بهرژوایی و جریانهایی خرد بهرژوایی خارج سازند و بدون آنکه این سازمانها را بخود رامیزند و یا آیدئولوژی و برنامه سیاسی خود را بر آنها تحمیل نمایند ، بر رهبری این سازمانها بپردازند .

## سانترالیسم و مکرانیک در کنگد راسیون

در شماره ۴ "پیکار" درباره سانترالیسم و مکرانیک توضیحاتی از نظر تئوریک به اطلاع خوانندگان رسید. وعده داده بودیم که چگونگی انطباق مشخص این اصل را در کنگد راسیون مورد بررسی قرار دهیم. اینک نخستین گام را در این زمینه بردیم. بدیهی است که این بحث ادامه خواهد یافت.

پیکار

تاکنون چندین نفر از اعضا کنگد راسیون (با عقاید گوناگون سیاسی و مسلکی) بطور موقت یا دائم از سازمانهای دانشجویی مربوطه "اخراج" شده اند. درکنگره سیزدهم کنگد راسیون نیز وضع یکی از سازمانهای دانشجویی را "معلق" گذارده اند، که ظاهراً پس از اثبات "جرم" باید از کنگد راسیون "اخراج" شود. تهدید به اخراج اعضا سازمانها - بویژه هروقت که گردانندگان کنگد راسیون برای توجیه شی انحرافی خود در تنگنا میافتند - داعی ورائع است. اینکه این تهدیدها هنوز بشکل وسیع عملی نشده نشانه حسن نیت تهدیدکنندگان نیست، بلکه حاکی از عدم توانائی آنان برای قبول ندادن این اخراجها به توده دانشجویان است.

در تمام موارد بهانه اخراج و یا تهدید به اخراج "مخالفت با مشی کنگد راسیون" و دستگیری "قانونی" آن "نقض اصل سانترالیسم و مکرانیک" است.

لازمه اجرای اصل سانترالیسم رعایت کامل حقوق و مکرانیک افراد سازمانهاست. ولی آیا میتوان مدعی شد که در مکراسی برای همه اعضا و همه سازمانهای عضو کنگد راسیون رعایت میشود؟ حتماً نمیتوان! زیرا جلوگیری از صحبت مخالفان با مشی کنگد راسیون، بمعنی قائل شدن برای اظهار نظر و پاسخگویی به نظریاتی که بیان میشود و اتهاماتی که وارد میگردد، محدود کردن صحبتها و حبسها برای این قبیل افراد، جبهه گیریها و دسته بندیهای انتخاباتی بر ضد مخالفان مشی مسلط، ایجاد محیط ارباب و تهدید، هوکردنها، ناسزا گفتنها و اتهام زنیها (حتی در سمینارهایی که گویا علمی است)، رد اعتبارنامه نمایندگانی که با مشی مسلط مخالفند (حتی با نقض آشکارا سازمانه کنگد راسیون) - هیچکدام از اینها - که صد هانومنه دارد و هر روز در جلو چشم دانشجویان رخ میدهد (و یاد آورنده و بتدریج بنشان دادن موارد مشخص آن خواهد بود) - هیچگونه وجه مشابهتی با مکراسی ندارد. این واقعیت هم که تاکنون حتی يك مقاله هم از کسانی که با مشی مسلط در کنگد راسیون موافق نیستند و یا انتقاداتی بدان دارند، در نشریات کنگد راسیون (که گویا ناشر افکار دانشجویان عضو کنگد راسیون صرف نظر از تفاوت در عقاید آنهاست) منتشر نشده و در جمع بندی بحثهای سمینارها نیز حتی يك رساله که با مشی مسلط در کنگد راسیون مخالفت اصولی داشته باشد - انتشار نیافته - بنظر میرسد که با هیچ اصلی از مکراسی در یک سازمان توده ای تطبیق نکند.

ممکنست گفته شود که رهبری کنگد راسیون تصمیماتی را که درکنگره ها بارها "اکثریت" گرفته شده اجرا میکند و بنا بر ترتیب "مکراسی" رعایت شده و اقلیت باید با پیروی از "اکثریت" اصل "سانترا-لیسم" را رعایت کند.

اولاً "اکثریتی" که با ترتیب فوق بدست آید معلوم است تا چه حد اعتبار دارد. ثانیا این "اکثریت" دور چه شعار، چه سیاست، چه مشی جمع شده است؟ شعارها و سیاست و مشی يك سازمان توده ای - که در آن افراد با عقاید سیاسی وایدئولوژیک گوناگون شرکت دارند - در زمینه سیاسی میباید چنان باشد که حد مشترك تعالیات ضد امپریالیستی و مکرانیک اعضا و هواداران خود را منعکس سازد. هر شعار، سیاست و مشی ای که خارج از این حد مشترك باشد، فقط به ایجاد اختلاف، تشتت و تفرقه، فقط به محدود شدن دامنه عمل و فعالیت، به محدود شدن اعضا و هواداران و کم شدن نفوذ سازمان توده ای در توده ها و سرانجام تبدیل آن بیک گروه کوچک جدا از توده ها منجر میگردد. و چنین سازمان توده ای محکوم به شکست و نابودی است.

کنغد راسیون درست خلاف این راه را در پیش گرفته و جان مطلب در همینجاست. یعنی کنگد راسیون سیاست و ایدئولوژی خاصی را در پیش گرفته، که محتوی آن ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی (بارنگه "چپ") است و در روش ضد توده ای و ضد شوروی و مشی چپ روانه و سکتاریستی منعکس میگردد. آن "اکثریت" (چه آگاهانه چه ناآگاهانه) هم آگاهانه و هم ناآگاهانه) برای پیشبرد چنین سیاست و ایدئولوژی بوجود آمده است. یعنی کنگد راسیون عملاً بیک حزب - آنهم يك حزب خاص - تبدیل شده و بناچار این "حزب" از اعضا "خود" سانترالیسم اکید "هم میطلبد و افراد سازمانهای "متخطی" را "مجازات" میکند. و همین است که هم با ماهیت يك سازمان توده ای در تناقض آشکار است و هم حتی با اساسنامه و مرامنامه کنگد راسیون و ادعای گردانندگان آن، که گویا هر دانشجویی صرف نظر از عقاید سیاسی وایدئولوژیک خود میتواند عضو کنگد راسیون باشد و در آن فعالیت کند، مابینت دارد.

گفتیم کنگد راسیون تبدیل بیک "حزب خاص" شده. یکی از خصوصیات این "حزب" در آنست که فقط مخالفت با و انتقاد از سیاست ضد توده ای و ضد شوروی و مشی ناسیونالیستی و چپ روانه، "نقض سانترالیسم" است. در غیر این صورت یعنی آنجا که صحبت از تحلیل مشخص اوضاع ایران و تعیین تاکتیک و استراتژی پیش میآید، آن "اکثریت" به اجزاء تشکیل دهنده خود، یعنی به فراکسیونهای متعدد و مختلف - که هر کدام وابسته بیک گروه سیاسی هستند - تقسیم میشود، و چه بسا اختلافات و تناقضات شدیدی بین آنها بروز میکند. و این خصوصیت دیگری است. در همانحال چه بسیاری تصمیمات ارگانهای کنگد راسیون - که چون مربوط سیاست و مشی انحرافی مسلط در کنگد راسیون نبوده - عدم اجرای آن نه فقط با زسی نشده، بلکه هیچگاه مورد بازخواست هم قرار نگرفته است و در این موارد سخنی هم از "نقض سانترالیسم" میان نیامده است. "مکراسی" یعنی تأیید سیاست ضد توده ای و ضد شوروی و مشی ناسیونالیستی و چپ روانه و "سانترالیسم" یعنی اجرای این سیاست و این مشی - چنین است مفهوم "سانترالیسم و مکرانیک" در کنگد راسیون.

## حاجی آقا و منادی الحق



"حاجی آقا" نخستین انترصادق هدایت است که تحت نام مشهور سقوط حکومت دیکتاتوری رضاشاه و رشد نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ نگاشته شده. "هدایت" در برزخ زندگی "حاجی ایوبزاد" در دوران دیکتاتوری و پس از آن در دوران "دمکراسی"، ماهیت ارتجاعی، ظالم، فاسد، غارتگر، سالوس و جاسوس منسب طبقات حاکمه ایران را فاش میسازد. "حاجی آقا" یک چهره ترکیبی ساخت نویسنده است که قشرهای مختلف هیئت حاکمه موجود ال - بورژوازی و

"هدایت" را منعکس می کند. "حاجی آقا" که در دوران "دمکراسی" می خواهد وکیل بشود و نیاز به عوامفریبی دارد از شاعری بنام "منادی الحق" می طلبد که "قصیده" ای راجع به دمکراسی" بسازد تا وی آنرا بنام خود "در یکی از مجالس ادبی" بخواند، چون دوره انتخاباته تا می رسد "هدایت" از زبان "منادی الحق" ضمن افشا ماهیت "حاجی آقا" ورود نیروی واقعی واصل مردم رابه صحنه فعالیت اجتماعی نیز نشان می دهد. "منادی الحق" در نظر "هدایت" مظهران روشنفکران مشرقی است که پس از شهریور وارد عرصه شده و ارتجاع دست نشاند ه امپریالیسم رافاژن می کرده اند. در زیر مکالمه بین "حاجی آقا" و "منادی الحق" را از کتاب "حاجی آقا" نقل می کنیم.

پیکار

... اگر اجازه میدید با شما مشورتی بکنم. شنیدم که شما قصیده های عالی میسازید.  
... بنده در تمام عرصه قصیده نگفته ام.

... خوب مقصود شعره، قصیده یا تصنیف فرقی نمیکند. میدانم که من عضو تمام محافل ادبی هستم. بیشتر عرصه صرف علم و ادب شده، پیشتر آخوند ملاکاظم جامع عباسی و جعفر خواندم. بعقیده من از قالی شاعر بزرگتری در دنیا نیامده؛ اگر فرصت داشتم ده تا دیوان شعر می گفتم، اما امروز روز این جور نغریح با بدرد مرد نمیخوره. حالا باد آستن این همه گرفتاری و بعد هم این ناخوشی، آخ، آخ! گمان میکنم که فرصت نداشته باشم شعر بگویم. از طرف دیگر، چون قول دادم که در یکی از مجالس ادبی قصیده ای راجع به "دمکراسی" بخوانم، البته که از شما خواهش مندم اگر ممکنه شعری چیزی راجع به "دمکراسی" بگوید. البته این خدمت رافراموش نخواهم کرد و شما را آنطور که باید به مجامع ادبی معرفی خواهم کرد. میدانید حالا دمکراسی مد شده، یکوقت بود شعرا مداحی شاه و اعیان و بزرگان را میکردند. برای منم خیلی ها شعر گفتند. لابد شما هم طبع خودتان را درین زمینه آزمودید. حالا دیگر مد عوض شده. البته شعر هم یک جور اظهار لحنیه است. میخوام بگویم امروز عوض

شاعر احتیاج به درکار هستیم که هفت در را بپیک دیک محتاج بکنه. اما خوب برای فرمالیته بد

... نشان می کنیم که سوخته اهی رخ داده، بآن معنی که شما شعر می خواهید از عهد بنده خارجست.  
... شکسته نفسی میفرمائید! برای شما کاری نداره. من خیلی از شعرای معاصر را می شناسم، اگر لب ترکیده بودم حالا سر و دست میشکستند. اما از تعریف هائی که از مقام ادبی شما شنیدم و مد انشم آدم گوشه نشین و محتاج به معرفی و پشتیبانی هستید این بود که شما را در نظر گرفتیم.  
... شما اشتباه میکنید. من احتیاج به معرفی و عرض اندام ندارم از کسی هم باحلاصه خواهش نمیکنم. برای شما شعر بی معنی بلکه مضراسب و شاعر گداست. فقط دزد ها و سردمداران و گردنه گیرها و قاچاقچها عاقل و باهوشند و کار آنها در جامعه ارزش دارد.

حاجی که منتظر این جواب نبود از جاد رفت و زبانش به لگنت افتاد:

... شما هم ... عضو همین جامعه ... هستید ... گیرم دزد بی عرضه ...  
... منادی الحق حرفش را برید:

... حق با شماست. درین محیط پست احق نواز سگله پرور و رجاله پستنده شما راجل برجسته آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستیها و حماقت خودتان درست کرده اید و از آن حمایت میکنید، من درین جامعه که بفرآخور زندگی امثال شما درست شده نمیتوانم متشا اثر باشم، وجودم عاقل و باطل است، چون شعرهای شما هم باید مثل خودتان باشند. اما افتخار میکنم در این چاهک خلا که بقول خودتان درست کرده اید و همه چیز با سنگ دزد ها و طراره ها و چاشنی منجیده میشود و لغات مفهوم و معانی خود را گم کرده، درین چاهک هیچکاره ام. نوی ایمن چاهک فقط شما هاجق دارید که بخورید و کلفت بشوید. این چاهک بشما ارزانی! اما من محکوم که از گند شما هاجفه بشوم. آیا شاعر گدا و متعلق است یا شاهزاده دانا! دنبال جامعه موس موس میکنید و کلاه مردم را بر می دارید و بوسله عوامفریبی از آنها گدائی میکنید؟  
حاجی از روی بی حوصله گوی:

... بهبه آوه! کفری به کمیزه نشده که! شعر که برای مردم نان و آب نمیشه، قاپلی نداره از صبح تا شام مدح همین دزد ها را میگوید و با گردن کج پشت در اطاقشان انتظار می کشید که شعرشان را بخوانید و صلح بگیرید. (حاجی از حرف خود پشیمان شد) اجازه بدید مقصودم ...

... مقصودتان شعرای گدای پست مثل خودتان است اما قضاوت شعر و شاعر ببنویسید. شما و امثالان موجودات احق نیستید که می خورید و عاروق میزنید و میدزدید و میخوابید و بچه پس میاندازید. بعد هم می میرید و فراموش میشوید. حالا هم از ترس مرگ و نیستی مقامی برای خودت قائل شدی. هزاران نسل بشر باید بیاید و برود تا یکی د و نفر برای تبرئه این قافل گنم که خوردند و خوابیدند و دزدیدند و جماع کردند و فقط قازیرات از خودشان بیاد کار گذاشتند به زندگی آنها معنی بدهد؛ به آنها حق موجودیت بدهد. آنچه که بشر جستجو میکند دزد و گردنه گیر و کلاش نیست، چون بشر برای زندگی خود ش معنی لازم دارد. یک فرد وسی کافی است که وجود طبیعتها از امثال شما را تبرئه بکند و شما خواهی نخواهی معنی زندگی خودتان را از او بگیرید و به او اقتضار میکنید. اما حال که علم و هنر و فرهنگ ازین سرزمین رخت بر بسته، معلوم میشود فقط دزدی و جاسوسی و پستی باین زندگی معنی و ارزش میدهد.

همای گو سخن سایه شرف هرگز،

بر آن د یاز که طوطی کم از زغن باشد!

حق باشماست که باین ملت فحش میدهید ، تحقیرش می‌کنید و مخصوصا لختش میکنید . اگر ملت غیرت داشت امثال شمارا سر به نیست کرده بود . ملتی که سرنوشتش بدست ارذل و ... حاجی وحشت زده خودش را جمع کرد :

حرف دهننت رایفهم . بمن جسارت میکنی ؟ از دهن سنگ دریا چس نمیشه ! من هفتاد ساله که توی این محله بناام ، مردم امانتشان راپیش من میگذازند ، زنتان رابین میسپزند . تا حالا کشتی هفتاد سال است که مردم را گول زدی ، چاپیدی ، بریششان خندیدی آنوقت پولهای دزدی را برده ای کلاه شرعی سرش بگذاری ، دور سنگ سیاه لی لی کردی ، هفتا ریگ انداختی و گو سفند کشتی . این نمایش تمام فدکاری تست . اما چرا مردم پولشان رابتو میسپزند ؟ برای اینست که پول پول رامیکشد ، از صبح زود مثل عنکبوت تارمیتنی ، دزدها و گردنه گیرها و قاچاقهارا بمسوی خودت میکشی . کارت کلاه برداری و شیادی اسب . گمان میکنی که پشت در پشت باین تنگ ادامه خواهی داد ؟ ( خنده عصبانی کرد ) اشتباه است . اگر نایک نسل دیگر سرنوشت این مردم بدست شماها باشد نابود خواهند شد . اگر دور خودتان د بوارچین هم بکشید دنیا سرعت عوض میشو د . شماها کیک وار سرخودتان را زیر برف قایم کردید . برفرض که مانشان ند هیم که حق حیات داریم دیگران به آسانی جای ما را خواهند گرفت . آنوقت خدا حافظ حاجی آقا و بساطش . اما آسوده باش . آنوقت تخم و ترکه ات هم توی همین گوری که برای همه میکنی بد رگ واصل خواهند شد . اگر با پولت بخارچه هم فراری کنی ، حالا محض مصلحت روزگار تو رویت لبخند میزند ، اما فردا بجز اغ و تف و اردنگ چیزی عایدت نمیشود و همه جامجوری مثل گربه کمرشکسته این تنگ رابید نیسال خودت و نسلت بکشانی .

خجالت بکش ، خفه شو !

وقتی که آدم سرچاهک " ساخت حاجی آقاها " نشسته از مگسهای آنجا خجالت نمیکشد . موجوداتی قابل احترام هستند که کارشان با اینجانبان کشیده باشد .

رنگ حاجی آقا مثل شاه توت شده بود :

به تربت مرحوم ابوی قسم ! اگر زمان شاه شهید ... اوف ، اوف ، اوف ...

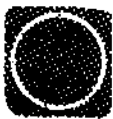
پدرت هم مثل خودت دزد بوده . آدمیزاد لخت و عریض نیامیاد و همانطور هم میرو د - هر کس پول جمع کرده یا خودش دزد است و یا وارث دزد . اما تو د و ضربه میزنی ! چشمهای حاجی مثل کاسلخون شد :

حالا دارم به مضار دمکراسی بی میهم . میفهم که تو دوره رضاخان معقول تا همین جانی و مالی داشتیم . پسر بی حیا ... پاشو کم شو ! ... اخی ، اخی ... صدای منادی الحق میلرزید :

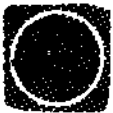
برو هنو ننگ کثافت . تو داری نفس از ما تحت میکنی . همه حواست توی مستراح و آشپزخانه و رختخواب است . آنوقت میخواهی وکیل این ملت هم بشوی تا بهتر بتوانی بچاک سیاهش بنشانی ، دستپاچه آینه تولید مثلهاست هستی تاریخ متحوست بمردمان آتیه هم تحمیل شود . میخواهی بعد از خودت در این هشتی باز بماند و باز هم یکنفر یا شهوت و تغلب و بیشمری خودت اینجسا بنشیند و گوش مردمان آینه را ببرد . تو وجود دشنام به بشریت است ، نباید هم که معنی شعر را بدانی . اگر میدانستی غریب بود . تو هیچوقت در زندگی زیبایی نداشتی و ندیدی و اگر هم دیدی سرت نشده . يك چشم انداز زیبا هرگز ترانگرفته ، يك صورت قشنگ با موسیقی دلنواز ترا ننگ نداده و کلام موزون و فکر عالی هرگز بقلبت اثر نکرده . تو تنها اسیر شکم و زیر شکم هستی . حرص میزنی که این زندگی تنگین که داری در زمان و مکان اولانی تربکنی ، از کسرم ، از

خوک هم پست تری ، تو پستی را با شیرمادرت میدی . کدام خوک جان و مال هم جنس خودش را به بازیچه گرفته یا پول آنها را انداخته و یا خوراک و دوا ی آنها را احتکار کرده ؟ تو خسون هزاران بیگناه را از صبح تا شام مثل زالو میکشی و کیف میکنی و اسم خودت را سیاستمدار و اعیان گذاشتی ! این محیط پست تنگین هم امثال ترا می پسندد و از تو تقویت میکند و قوانین جهنمی این اجتماع فقط برای دفاع از منافع خوکهای جهنمی افسار گسیخته مثل تو درست شده و میدان اسب تازی را بشماداده . نف به محیطی که ترا پرورش کرده ... اگر لیاقت اغ و تسف را داشته باشد ! بقدر يك خوک ، بقدر يك میکرب طاعون در دنیا زندگی تو معنی نداره ... هر روزی که سه چهار هزار تومان بیشتر دزدیدی ، امروز راجش میکنی . با وجود یکه روبهرگی و از درد پیچ و تاب میخوری باز هم دست بردار نیستی ! طرفداری از دمکراسی میکنی برای اینکه دوا و غذا ی مردم را احتکار کنی ، حتی از احتکار واجبی هم روبرگردان نیستی . میدانی : توبه گرگ مرگست . آسوده باش ! من دیگر حرفه شاعری راطلاق دادم . بزرگترین و عالیترین شعر در زندگی من از بین بردن تو و امثال تست که صدها هزار نفر را محکوم بمرگ و بدبختی میکنید و رجز میخوانید . گورکن های بی شرف !

حاجی رنگش کبود شده بود و ماتش زده بود بطوریکه درد ناخوشی خود را حس نمیکرد . منادی الحق بلند شد و در کوچه رایبهم زد و رفت .



برده ای که پایبندی برزند ، انقلابی است  
و اگر تسلیم آن شود برده واقعی .



بودم\* و و ۰۰۰ غاوبینی هستند که با حروف درشت در مطبوعات آمریکا چاپ میشوند و مردم را بخوانند این خاطرات جلب میکنند. اینها نوشته های پوما جراحی هستند که خواننده را اول به هیجان میآورند و بعد به تفکر وامید آرند. آیا این نهاد استانسراژی خیالپرد ازانی است که برای سرگرمی خود و دیگران چیز مینویسند و با واقعیت های تلخ جامعه در حال زوالی است که محافل حاکمه آن از آفتاب تباهی های خود نیز برای نیل به هدفهای، سباه استفاده میکنند ؟

مردم آمریکا به چگونگی فعالیت دستگاه هایی که دالس ها و هوررها گردانند آن بود ماند، آشنائی دارند. آنان بخوبی میدانند که این خاطره ها از خیالپرد ازیهای مغزهای بیمارگونه منشأ نگیرد، بلکه انعکاسی است از واقعیت تلخ و تنگین جامعه سرمایه داری آمریکا ۰۰۰

۰۰۰ یاد رنظر رفتن تمام آنچه که من باید در دادگاه و پس از آن تحمل کنم، میخواستم لا اقل ۵۰ هزار دلار از شهادت ریافت کنم. ممکن است این مبلغ در نظر شما ناخدا حدی زیاد جلوه کند، ولی امیدوارم دولت درازا تمام مساعی من پولسی در خورد بمن بپرد از ۰۰۰ من بنوه خود کوشش تمام بکار خواهم برد تا دولت برای محکوم کردن این آدمها دلائل کافی در دست داشته باشد ۰۰۰

این قسمتی از نامه ایست که شخصی بنام "پیت" (Pete) به شخص دیگری بنام "مولی" (Molly) نوشته است. این "آدمهایی" که باید محکوم شوند، کیانند ؟ "فیلیپ بریگان" (Philip Berrigan)، کسی که بععلت مخالفت با جنگ ویتنام مدتهاست در زندان بسر میبرد و عده ای از یارانش در خارج از زندان اتهام آنان چیست ؟ توطئه برای ربودن "کیسینگر" (Kissinger) مشاور مخصوص رئیس جمهوری آمریکا و قصد انفجار قسمتی از بناهای دولتی. کسیکه خود در زندان بسر میبرد، رهبر توطئه ای در خارج از زندان قلمداد میشود. "بوید دوگلاس" (Boyd Douglas) رابط "بریگان" زندانی با یاران توطئه گرش در خارج از زندان بود. "دوگلاس" در عین حال شاهد اصلی ماجرا بود و گفته های او یگانه دلیل دستگاہهای قضائی محسوب میشود. ولی در جریان رسیدگی در دادگاه شهر "هاریسبرگ" از ایالت "پنسیلوانی" آشکار شده که "دوگلاس" جنا پیکار با سابقه ایست که بخد مت اداره امنیت فدرال درآمد. این دستگاه امنیتی برای انجام نقشه خود او را به اطاقی که "بریگان" در آن زندانی بود، منتقل مینماید. "دوگلاس" هفته ای چند روز از زندان خارج میشود، به دانشگاه "بنا کنسل" (Bucknell) میرود، خود را دوست و همزم "بریگان" معرفی میکند و از طرف او دانشجو بیان را به کارهای تخریبی درواشننگتن دعوت میکند. پس از این فعالیت روزانه، او به زندان باز میگردد و "بریگان" رابه شرکت در این "اکسیون انقلابی"، که در خارج در حال تکوین است، فرا میخواند. این "دوگلاس" همان کسی است که زیر نام مستعار "پیت" به "مولی" که نام مستعار یکی از کارکنان اداره امنیت است، نامه می نویسد و در برابر این فعالیت "انقلابی" خود ۵۰ هزار دلار طلب میکند. ولی تمام این ماجراها و نقشه ها و متن نامه در دادگاه بسر ملا میشود و دادگاه "متهمین" را تبرئه میکند.

در سال گذشته گروهی از جوانان آمریکا را با اتهام "توطئه علیه دولت" در شهر "سی اتلا" محاکمه کردند. شخصی بنام "پارکر" (Parker)، یکی از شهید اصلی علیه متهمین بود. ولی او در جریان دادرسی تاگزیر شد اعتراف کند که از طرف پلیس ماموریت داشته رهبری جوانان را بعهده بگیرد، آنانرا به خرابکاری تشویق کند و اسلحه و مواد منفجره در اختیار آنان بگذارد. "پارکر"



# چهره دوگانه: ظاهر انقلابی باطن پلیسی

پیدايش عناصر چه رو و ماجرا طلب درد اخل جنبش های انقلابی و نهضت های دمکراتیکه برای منحرف کردن مبارزات توده ها از راه صحیح، توطئه چینی و دام گستری در راه مبارزان و پرورنده سازی علیه فعالین آنان بدست عال دستگاههای پلیسی کشورهای سرمایه داری، شرایط مساعد و امکانات فراوان بوجود آورده است. عال مخفی پلیس در پرده سخنان "انقلابی" و پوشش اقدامات تعرضی با مقاصدی مفسده جوینانه در صفوف مبارزان واقعی رخنه میکنند و بمشابه پروکارتورهای دست آموز، ماجراهایی رابه انسان تحمیل میکنند و بانسبت میدهند که دست پلیس را برای سرکوب توده های باز میگذارد. ما ذکر نمونه هایی از این نوع پروکاسیون های عال پلیس ایالات متحده آمریکا را ضرور می شماریم، زیرا تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که دستگاههای امنیتی ایران نیز در این زمینه از برادران ارشد و استادان آمریکائی خود عقب نمانده اند. ما استفاده از بعضی جریانهای ناسالم و انحرافی درد اخل جنبش، برای سرکوب مبارزان و ارتاب توده های مردم به این شیوه هامتوسل میشوند. واقعیت ها مبارزان ایران رابه هشپاری بیشتر فرامیخواند.

پیکار

انتشار خاطرات ماموران و عال سابق اداره امنیت فدرال آمریکا (F. B. I.) در روزنامه ها و مجلات مد روز شده است. هیچکس نمیدانست من برای اداره امنیت فدرال کار میکنم، " مامور شماره ۳۱۲ گزارش میدهد"، " دانشجویان، عال مخفی و پروکارتورها"، " من چشم و گوش پلیس

در پاسخ یکی از وکلای مدافع متهمین اعتراف کرد که او مأموریت داشته جوانان را به " اقدامات غیر قانونی " تشویق کند .

در اوت ۱۹۷۰ عده ای از کشیش های کاتولیک بمنظور اعتراض به جنگ هند و چین به مرکز سربازگیری شهر "گدن" ( Camden در ایالت نیوجرسی ) حمله کردند و در حالیکه مشغول احضار مدارک و اسناد این مرکز بودند دستگیر شدند . بعد ها شخصی بنام " ربرت هاردی " ( Robert Hardy ) اعتراف کرد که بدستور پلیس ، روحانیون را با این کار تشویق کرده است . پلیس پول ، اتومبیل ، مواد منفجره ، نقشه مرکز سربازگیری و محل اوراق و اسناد را در اختیار او گذارده بود تا " عساکران " را مجهز کند . " هاردی " با اعتراف خودش روزی ۶۰ دلار از پلیس حق الزحمه دریافت می داشته . در شهر " جینو " واقع در ایالت " نیوجرسی " هنوز هم " تومی " معروف به سیاح را بپسداد دارند . او دانشجوی کالج " هوپارت " بود و جوانی خوش مشرب ، مهربان و زیبا و در عین حال یک انقلابی پر شور مینمود . او علیه جنگ ویتنام برخاسته بود و سایر دانشجویان را نیز با این مبارزه دعوت میکرد . " تومی " در بحث ها و سخنانش سخف شیفته قیام مسلح بود و همه را با این عمل انقلابی فرامیخواند . در مبارزات مردمی سرسخت و آتشین جلوه میکرد ، چنانکه روزی در جریان یک بحث سیاسی حتی با چاقو به رئیس دانشکده حمله ور شد .

مسئولین دانشگاه که از فعالیت های سیاسی و آکسیون های انقلابی این دانشجوی پر شور و شریه تنگ آمده بودند ، چاقو کشی او را بهانه مناسبی برای اخراجش میدانستند . ولی دست های ناشناسی به حمایت از " تومی " برخاستند و او در دانشکده باقی ماند . . . . نا اینکه یک شب دانشکده نظامی این کالج طعمه حریق شد . پلیس عده های از مبارزان ضد جنگ ویتنام را با اتهام آتش زدن کالج دستگیر کرد . با آنکه کسی نتوانست شرکت این دانشجویان را در خرابکاری به ثبوت برساند ، ولی دادگاه آنان را به حبس محکوم کرد . تمام پرونده و ادعای علیه دانشجویان بر پایه گزارش های " تومی " سیاح " تنظیم شده بود ، " تومی " خوش مشرب و " انقلابی " آتشین ، که هر چند یکبار غیبتش میزد و به مسافرت های نامعلومی میرفت و به همین جهت لقب " سیاح " گرفته بود .

" لوئیس تکوود " ( Louis Tackwood ) ، ماشین دزدی است که بخد مت دستگاه های امنیتی امریکا درآمد است . او مزد نمیگرفت ، ولی مقامات مسئول در قبال خدمت او ، به سرقت ها و هروئین فروشی او بدیده اغاض مینگریستند . یکی از خدمت بزرگ او سرهم بندی کردن " توطئه ای بود که باید جرج جکسون " ( George Jackson ) و آنجلا دیویس ( Angela Davis ) شریک جرم " آن باشند ، جرج جکسونی که در راه حقوق سیاهپوستان امریکائی مبارزه میکرد و در زندان " سان کونتین " ( San Quentin ) بدست زندانبانان قتل رسید ، و آنجلائی که هم اکنون قربانی توطئه های دیگری است . " تکوود " بر حسب تصادف افشا شد و ناچار به اعتراف گردید . اکنون او ظاهرا از گذشته خود نادام است و میخواهد اسرار توطئه های دستگاههای امنیتی را فاش سازد .

مردم امریکاه از این حقایق آگاهند ، در صحت خاطره های عامل دستگاههای امنیتی و جاسوسی امریکانتر بدندان دارند . آنان حتی میدانند که چرا پلیس امریکا از انتشار این خاطره ها جلوگیری نمیکند .

جندی پیشتر شرکت تلویزیون " سی - بی - اس " امریکا تصمیم گرفت یک رپرتاژ تلویزیونی یکساعده ، تحت عنوان " تحت نظارت " درباره چگونگی تعقیب مسردم از طرف عامل جاسوسی امریکانتهیه کند . دستگاه های امنیتی امریکا در تهیه این رپرتاژ به خبرنگاران و فیلم برداران تلویزیون همه جانبه کمک کردند . این نشان

میدهد که دستگاههای امنیتی امریکا نه تنها از انتشار خاطرات عامل سابق خود ناراضی نیستند ، بلکه در آن ذینفع اند . آنان میخواهند به مردم امریکا نشان دهند که تمام اعمال و گفتار آنان ، همه جا و همه وقت تحت نظر و کنترل مقامات امنیتی است . آنان میخواهند مردم را مرعوب سازند و از مبارزه بازدارند . گسترش هر چه بیشتر دامنه مبارزات مردم امریکا بی ثمری این تلاشهای رژیم است . مقامات امنیتی امریکارا به ثبوت میرساند .



اونیکه فریاد میزنه ، از خود مونه کارش نداشته باش !



## حزب طبقه کارگر و جنبش دانشجویی

در مقاله گذشته (پیکار شماره ۳) به یکی از ریشه های اصلی اختلافات موجود در جنبش دانشجویی ایران اشاره کردیم و آن است که ارتجاع و بورژوازی از همان اوایل بوجود آمدن جنبش کارگری در جهان کوشیدند اند نقش رهبری طبقه کارگر را تخطئه کنند و هنگامیکه با زور و ستم عریان قادر به انجام نظر خود نیستند، شعیده بازی میکنند و برای جنبش کارگری و نقش رهبری طبقه کارگر جاننشین میسازند. ولی این جاننشین راطوری انتخاب میکنند که بمنافع سوداگران آنها لطمه نزنند.

تنها کسانی میتوانند باورد داشته باشند که جنبش های دانشجویی بتنهائی و بالاتراز آن باکم بهادادن به طبقه کارگر و ضدیت باحزب آن میتوانند خطر جدی برای ارتجاع و امپریالیسم باشند که چشمهایشان در مقابل واقعیات تاریخی - اجتماعی و سیاسی بسته است و یا بعد اچشمهای خود را بسته اند. چه بروهای ایرانی هم بسا غلو بیجاد رنقش دانشجویان و کم بهادادن به طبقه کارگر ایران و ضدیت باحزب آن علا درجهبه ارتجاع و امپریالیسم قرار میگیرند. بهمین دلیل ارتجاع قادر است توسط عوامل خود در بالاترین و حساسترین مواضع جنبش دانشجویی رخنه کند و آنرا با تحراف بیشتر بکشاند. تاریخ اخیر جنبش دانشجویی چه در مقیاس بین المللی و چه در مقیاس ملی گواه آنست که عوامل ارتجاع و امپریالیسم باتندترین و ماجراجویانه ترین شعارهای چه بمیدان میآیند (مثلا "رولاند" (۱) در برلین غریب و فسلودی در کنفدراسیون).

در این مقاله به نکته دیگر از نظر اختلافات داخل جنبش دانشجویی ایران و بحرآن آن اشاره میکنیم.

حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران است و یا سایر احزاب و جنبشهای کارگری جهان از راه انترناسیونالیسم پرلتری پیوند ناگسستنی دارد. مفهوم انترناسیونالیسم پرلتری را میتوان در کلمه همکاری و همدردی همه جانبه احزاب و جنبش های کارگری جهان خلاصه کرد. یکی از رموز عده

موفقیت جنبش کارگری در این همبستگی نهفته است.

انترناسیونالیسم پرلتری نه تنها موازین رابطه بین احزاب ترانزویین طبقه کارگر را معین میکند، بلکه یکی از قویترین پشتوانه های جنبشهای آزاد یخش در سراسر جهان است. ما معتقدیم، و تجربیات فراوان تاریخ (مبارزه قهرمانانه خلقهای هند و چین علیه امپریالیسم، انقلاب کوبا، پیروزی مردم شیلی، مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی ملل عرب و غیره و غیره) گواهی بر صحت این نظریات است، که رشد و پیروزی هرگونه جنبش ضد امپریالیستی و آزاد یخش، در هر سر گوشه ای از جهان، تنها و تنها در زیر سپر جنبش کارگری جهان و بویژه بخش پیروزمند آن یعنی کشورهای سوسیالیستی و در راه آنها اتحاد جماهیر شوروی امکان پذیر است. انترناسیونالیسم پرلتری ضامن استحکام این سپر است که باید حملات ارتجاع و امپریالیسم را دفع کند و امکان تعرض به مواضع آنرا فراهم سازد. بورژوازی و ارتجاع چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین المللی همیشه کوشیده اند و هنوز هم میکوشند این سپر را، که تعرض توده های زحمتکش به امپریالیسم و ارتجاع تنها در حمایت آن انجام پذیر است، بشکنند و با اینوسیله نه تنها جنبش کارگری جهان را تضعیف کنند، بلکه امکان هرگونه جنبش مترقی را از میان ببرند. این سلاح بورژوازی هم نونست، بلکه اسلحه ایست کهنه و زنگزده که بسته بشرايط مشخص صیقل نو بآن زده میشود، ولی با وجود کهنگی و زنگزدگی هنوز قادر است صدمات عده به جنبشهای کارگری و مبارزات ملی و آزاد یخش وارد کند.

بنابراین احزاب طبقه کارگر و از جمله حزب توده ایران با پیروی از اصول لنینیستی - رز، از انترناسیونالیسم پرلتری بعنوان یکی از ستونهای عده دستختم طبقه کارگر و سایر زحمتکشان چون مردمك چشم خود دفاع میکنند و بورژوازی و امپریالیسم برای حفظ منافع غارتگرانه خود آنرا اثما بزیر آتش میگیرند. ولی انقلابی نماها در کدام جبهه قرار دارند؟

آنها در مقیاس ملی باضدیت دشمنانه باحزب توده ایران و در مقیاس بین المللی با روشی خصمانه نسبت به کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و کمونیستی جهان و حملات بی دریغ به زنجیر محکم همبستگی جنبشهای کارگری جهان - یعنی انترناسیونالیسم پرلتری - علا در صف بورژوازی قرار دارند، به ارتجاع و امپریالیسم کمک میکنند. دشمنی آنها با اتحاد جماهیر شوروی، خرابکاری آنها در اتحادیه بین السطلی دانشجویان - از طریق کنفدراسیون - و روش نمایندگان کنفدراسیون در کنگره دانشجویان فلسطین که خرابکاریهای عمیق خود را نه تنها بنام دانشجویان بلکه بنام ملت ایران انجام دادند، چند شاهد زنده بر این واقعیت اند که بین چه نماها و نیروهای شبه انقلابی از طرفی و نیروهای راست از سوی دیگر علا اختلافی موجود نیست و هزاران جمله پرداز و نقاب انقلابی ما هیت عیقا ضد انقلابی آنها را تمیوشاند.

سرنوشت انقلابی نماهای کشورهای مانند آلمان غربی، فرانسه و امریکاه بعنوان "چپ نو" زیر نقاب مارکسیسم - لنینیسم بمیدان آمده بودند؛ سرنوشت مائوئیسم که چهره واقعی خود را با بسند و بسط با امریالیسم امریکا بیشتر از پیش نشان داد، باید برای مادر سحر باشد تا هر چه زود تر بسه ماهیت ضد انقلابی و ماجراجویانه گروههای "ماورا" چپ" بی بیریم و باطرد نظریات و روشهای انحرافی، جنبش دانشجویی ایران را، از بین بستی که بآن دچار شده است، بسوی ششاهراه هدایت کنیم.

حزب نوده ایران بعنوان حزب پیشاهنگ طبقه کارگر ریه جنبش دانشجویی که جزئی از جنبش (نه کمتر و نه بیشتر) ضد امریالیستی و دیکتاتیک خلقهای ایران است بعنوان یکی از واقعیتهای دوران ما، علاقتند است و ایمان دارند که این جنبش راه خود را از میان کوره راهها بسوی آینده باز خواهد کرد و مقام واقعی خود را در جنبش عمومی مردم ما و در جنبش بین المللی دانشجویان یاز خواهد یافت. حزب ما بهمین جهت در رفع هرگونه انحراف و دفع هرگونه حمله دشمن به جنبش دانشجویان ایرانی اینگونه اصرار میبرد و در مقابل از همه افراد و گروههایی که هنوز در مواضع دفاع از منافع حیاتی خلقهای ایران ایستاده اند، انتظار دارند که با واقع بینی و جلوگیری از رسوخ نظریات ضد انقلابی و ضد کمونیستی به داخل جنبش دانشجویی، این جنبش را که یکی از بخشهای پر ارزش جنبش ضد امریالیستی و ضد ارتجاعی مردم ماست، بسوی وحدت عمل و اعتقاد مجد در رهبری کنند.

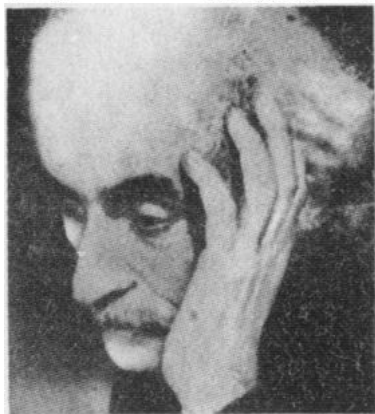
برای رفع هرگونه سوء تفاهم و سوء تعبیر نظریات حزب نوده ایران باید متذکر شویم که جلوگیری از رسوخ نظریات ضد کمونیستی در جنبش دانشجویان ایرانی بمعنی تسلط مارکسیسم - لنینیسم بر جنبش دانشجویی و یا سازمانهای دانشجویی نیست و نباید چنین برداشت شود.

من، داد

(۱) جاسوس رسمی پلیس مخفی برلین که در بجهت مبارزات دانشجویی در برلین غربی و هنگامیکه این جنبش بوسیله انقلابی نماها ( این انقلابی نماها با بعضی از رهبران کثفد را سیون روابط بسیار گرم داشتند ) به انحراف کشیده شد، یکی از پرچم داران آن بود. او نه تنها پرچم سرخ بدست می گرفت و در تظا هرات به خرابکاری میپرداخت، بلکه بد ستور و همکاری پلیس برلین غربی برای ما جبراً جو بیان اسلحه و مسواد منفجره تهیه میکرد و یا خود بنام دانشجویان بکسار میرد. او در محاکمه "مالر" از طرف پلیس بعنوان شاهد بخش امور داخله سنای برلین غربی شرکت کرد و نقش خود و پلیس را روشن ساخت.

همچنین در کبر آتش در شهف  
آنگه زبان شعله آراید  
نیما یوشیج

## پادشاه فتح



"پادشاه فتح" منظومه است که "نیما" در وصف حزب توده ایران ساخته، و این مطالبی است که از آن کمتر اطلاع دارند. این منظومه نخستین بار در "مجله مردم" ارگان سیاسی و شوریک حزب توده ایران بچاپ رسیده است. جریان زایش این منظومه بقرار زیرین است:

پس از شکست جنبش دیکتاتیک آذربایجان و کردستان و هجوم هارارتجاعی در کشور، مدتی "نیما" آثاری تدارک نندید. هیئت تحریریه "مجله مردم" که در گذشته بهشتی از آثار کهنه و نو "نیما" را نشر داده بود، بسوی مراجعه کرد و خواستار شد که در این دوران مهاجمه ارتجاعی حزب را با سخن دلنشین منظوم خود یاری رساند. "نیما" وعده داد که این پیشنهاد را بپذیرد و خواست کرد. بوعده خود وفا کرد و نتیجه الهام شاعرانه خود را بصورت "پادشاه فتح" عرضه داشت. "پادشاه فتح" بنابینصریح خود "نیما" حزب توده ایران یا به تعبیر فراگیرتر، جنبش نوده هاست که صورت میبندد، ولی او زنده و بیدار است و در تیرگی زخمهای خود را الیام میبخشد و آتش خود را در شهف می کسارند. آنگاه که زبان در شعله بیاراید، و در این تیرگی مواظب است که در جاده باریک مبارزه کد امین پای میلرزد و کد امین خام دل خسته است. زمانی خواهد رسید که خروس در صبح دلکتر آواز بخواند. سرای کهنی که بند از بند شریخته از سرنوشت ناچارم خود رهائی نخواهد داشت. مادر زبیر بخشهایی از این منظومه زبیا و قسونکریاری را که روایت گرد و رانتهای او ج روحی شاعر نو پرد از بزرگ عمرماس، نقل میکنیم.

پیکار

.....

پادشاه فتح بر تخت امیده ست.  
بس شب دوشین براو سنگین و بزم آغوب بگنشته،

لحظه ای چند استراحت را  
ست بویا آوریده ست .

.....

درمه این لحظه های از پشم رفتی و یوان  
( ازین ویرانه های امیدهای ماندگان مدفون  
و زیر آن بزم های سرکشان بویا )  
با دکابوی خیالهای گم در نور نهان ست او .

دردلویز سرای سینه اش بریاست غوغاها  
ز آمد و رفت هزاران دست درکاران .

می گشاید چشم  
چشم دیگر روزگاری ست .  
لب می انگیزد به خندیدن  
بانها ن خنده ی او از تقاری ست .

زاتقاری خنده ی امید زاپهر  
سود می آید ( چنان چون نابود امید بد جویان )  
هر بد انگیز از تقاری که از آن طفلان در اندیشه ند  
گم می آید اجای سود .

اندوین گریه و سوری ، غم شب کوتاه ،  
( آنچنان کز چشمه ی خورشید )  
آمدگانی هراسان اند  
رفتگانی باز می گردند .

در همان لحظه که ره بروی سیل دشمنان بسته ،  
و گشاد سیلشان ، چین جوی کوری  
بانهاد ظلمت رو در گریز از صبح ،  
دیدن ظلمت مقهور می تازد .  
و عداهای غلامه های گریه های محرومان  
( چن عداپرداز باهاشان به زنجیر )  
و هس لغزان شکستن را می آغازند  
اوست با اندیشه اش بسته .

وتدر آرام سرای شهر نو تعمیر خود بویا  
از نگاه زیر چشم خود

با تو این حرف دگر هر لحظه می گوید :  
" بیهوده خواب پریشان طفل ره را میکند بیدار  
" و ز نگاه ناشکیباییش

" می فزاید بود رازی راه .  
" من که در این داستان نقطه گذار نازک اندیشم ؟

" فاصله های خطوط سربیم آورده ی آن را  
" خوب از هم می دهم تشخیص . می دانم  
" که کدامین خام را خسته ست دل در این شب تاریک .  
" یا کدامین پای می لیزد به روی جاده ی باریک .

" همچو غاری کز ره پیکر ، برفن آور  
" از ره گویش خود ، ای مغموم من !  
" هر غیرد که شنیدی وحشت افزای  
" با هوای گم استاده نشان روز بارانی ست .  
" چون می اندیدد هدف را مرد صیاد ،  
" غاشی می آورد در کار .  
" همچنین در گریه آفت از نهفت آنکه زبان حمله آراید .

" برعبت خاطر میازار .  
" پافر دروازه چنین خاطر نگهدار .  
" نیست کاری کاو افر بویا ی نگذارد .  
" گرچه دشمن در دروازه تمهید هادارد .  
" زندگانی نیست میدانمی  
" جز برای آزماییش ها که می باشد .  
" گر خطایی رفت ثوبت با هوایی دارد از دنبال  
" مایه ی دیگر خطا ناکردن مرد  
" هست از راه خطا کردن مرد .  
" وان بکار آمد که او در کار ،  
" می کند روزی خطا ناچار .

" زکته این ست و به ما گفته ند . وین زکته نمیدانند  
" آن یخیلان تمزیت پایان ؟  
" بخته تنویز شب را دوزخ آرایان .  
" و به سمار صدای هیچ نمردی  
" گویش نگشاید از آنان لیک .

" بی بی و بن برنده دیوار بد جویان ،  
" روی در سوی خرابی ست .  
" بر هر آن اندازه کاو بر حجم افزاید ،  
" و به بالافر ، ز روی حرم ، سگراید  
" گفته با روی خرابش بیشتر نزدیک .  
" وین نمی دانند آنان ، آن گروه زنده در صورت  
" چن معاشان به پیش چشم هراسان ،  
" کاندرا این پیچیده ره لغزان ،  
" سازگاری کردن دشمن ،

" همچنان ناسازگاری ها که اودارد، بخش های مرگ اوست  
" و به سزارهای هیچ نیرویی  
" گوهر نگناید و ننگوده اند. لکن ...."

پادشاه فتح درآندم که بر دختر لمیده ست،  
بر بد و خوب تو دارد بست.  
از دیون برده می بیند،  
آنچه با اندیشه های مانیا بد را ست؟  
پاندارد جای در اندیشه های ناتوان ما.  
فردی برده می یابد،  
نیروی بیداری بی را پای برگزیده،  
که از آن خواب فلاکت زای معذبان پریشانی هلاک است.

در تمام طول شب  
که در آن ساعت شماری ها زمان راست.  
و به تاریکی دیون چاده تصویرهای بر غلط در چشم می بندد؟  
وز دیون حسد گاه تره و تارینک،  
صبح دلکش را خروس خانه می خواند.  
وین خوب در این سرای ریخته هر بندش از بندش زهرگوشه،  
می دهد گوهر کسان را هر زمان توشه.  
و به هم تومید می گویند:

پادشاه فتح مرده ست.  
تن جداری سرد او را می نماید.  
استخوان دیزیر رنگ پوست،  
نانه ای مرگ تنش را می گناید.

اوست زنده و زندگی با اوست.  
ز اوست، گو آغاز می گرده جهان ما، دستگاری.  
هم از او، پایان بیاید گو زمان های اسارت.  
او بهار دلگنای روزهای هست دیگر گفن،  
از بهار جان نوازی روزهای خالی از آفتون.  
در چنین وحشت نما پایشیز  
کار جوان از بیم هرگز گل نیاورین،  
در فراق رفتی امید هاپتر خسته می ماند،  
می شکافد او بهار خنده ای امید راز امید،  
و اندوه گل می دوآند.

.....

### پشتیبانی از

## جنبشهای آزادیبخش ملی

### در حرف و در عمل

نزد يك ۱۰ میلیون کودک و زن و مرد و پیر و جوان از سرزمین خود آواره گردیدند. هزارها نفر در جریان این آوارگی از گرسنگی و بیماری تلف شدند. صد ها هزار نفر از دم تیغ جلادان گذشتند. خلقی بیپاخاست و بی پشتیبانی همه نیروهای مترقی در سراسر جهان و در پیشاپیش آنها اتحاد شوروی، نظامیان دیکتاتور رابزانو در آورد و سرنوشت خود را بدست گرفت. و این همه با نام **بنگاله دشی** توأم است که هم در همسایگی ماس و هم سرنوشت او ماهها افکار عمومی مردم جهان را بخلود مشغول داشت.

ولی گردانندگان کنفدراسیون که با سرود ای فراوان خود راهواد ارجنبشهای آزاد یبخش ملی وانمود میسازند، در تمام این دوران مهرسکوت بر لب زدند. تو گوئی چنین واقعه ای اصلا رخ نداده است. و وقتی هم بناچار مهر سکوت را شکستند قطعنامه زیر را از کنگره سیزدهم کنفدراسیون گذراندند:

" سیزدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی کشتار مردم پاکستان شرقی (بنگال) را توسط رژیم یحیی خان محکوم نموده و در همین رابطه تجاوز توسعه طلبانه دولت هند وستان به پاکستان شرقی را نیز محکوم می نماید." (۱)

اینست تمام آن چیزی که کنفدراسیون در باره " بنگاله دشر" گفته. ولی در سکوت قبلی و در همین چند کلمه یکدنبال مطالب نهفته است که سئوالات فراوانی را بر میانگیزد، از جمله:

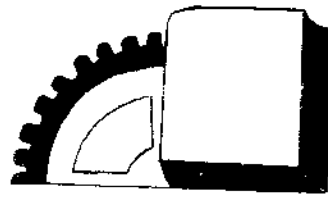
چرا کنفدراسیون - که بخود اجازه میدهد در باره تمام مسائل جهانی اظهار نظر کند - در این باره سکوت کرد؟

چرا کنفدراسیون که باتلاش تب آلودی میکوشد " همکاری اتحاد شوروی را با حکومتهاستای ارتجاعی " بشیوب رساند و سپس " محکوم" کند، در باره پشتیبانی در بست چین از رژیم دیکتاتوری نظامی پاکستان، در باره کمک اقتصادی و نظامی چین به کشوری که حتی بقول بنونو رئیس جمهوری کنونی پاکستان حکومت ۲۲ فامیل در آن مستقر بود، کلمهای ننگفته، چه رسد به آنکه آنرا محکوم کند؟

چرا زمانی بباد کشتار مردم بنگال افتاده که حتی بنونو رئیس جمهوری پاکستان هم

(۱) گزارش و مصوبات سیزدهمین کنگره کنفدراسیون - صفحه ۲۴





INTERNATIONALES SEMINAR  
3.-6. FEBR. 1972  
IUS-vds HAMBURG

### سمینار بین المللی دانشجویان

در هامبورگ

این سمینار در فوریه سال جاری در هامبورگ آلمان واقع در آلمان باختری برگزار گردید.

در این سمینار نمایندگان دانشجویان ۳۷ ارمان ملی و از آنجمله نمایندگان دانشجویان جنبش آزاد بیخس ویتنام جنوبی، جمهوری د مکرانیک ویتنام، نمایندگان دانشجویان شوروی، جمهوری د مکرانیک آلمان، شیلی و فلسطین و همچنین هیئت نمایندگی رسمی فد راسیون جهانی جوانان د مکران و یونسکو و سه سازمان معیتر بین المللی د بگر شرکت داشتند.

سمینار که کار خود را در زمینه نقش دانشجویان و سازمانهای آنان در مبارزه برای علم و دانشگاه در خدمت صلح و ترقی اجتماع و دانشگاه و علم در عصر انقلاب علمی و فنی د محیطی گرم و صمیمانه آغاز نمود، موظف بود با بحث خلاق، تبادل افکار و تجربیات دانشجویان مترقی جهان، بررسی امکانات برای تشدید مبارزه ضد امپریالیستی و تحکیم وحدت جنبش دانشجویی جهانی به نتایج ثمر بخشی برای مبارزه مشترک برسد، چیزیکه سمینار با توجه به وقت بسیار کم بخوبی از عهده انجام آن برآمد. در مسائلی مورد بحث؛ لزوم وحدت هر چه بیشتر دانشجویان مترقی جهان در مبارزه ضد امپریالیستی، لزوم تعمیق پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری، لزوم مبارزه در راه ساختن دانشگاههای در خدمت زحمتکشان و صلح، لزوم مبارزه برای تأمین صلح جهانی و تشکیل کنفرانس امنیت اروپا، لزوم دفاع از مبارزات د مکرانیک جوانان کشورهای رشد یافته - همانطور که در سند پایان سمینار نیز منعکس شده و وحدت نظر کامل بین همه شرکت کنندگان در سمینار وجود داشت.

برخورد نمایندگان کنگد راسیون در این سمینار

نمایندگان کنگد راسیون نیز در این سمینار شرکت نمود و بودند. ولی آنها با زهم بجای کوشش در رفع اشتباهات و انحرافات گذشته و جبران برخوردهای نادرست و زیان بخش که با منافع جنبش دانشجویی ایران بهیچوجه نمیتواند سازگار باشد، از همان آغاز با خصومت و بدبینی و با شیوه التیما توم با نمایندگان "ای.یو.اس." مواجه شدند و شرکت در این سمینار که در واقع میتوانست طبعی رفتار گذشته نمایندگان کنگد راسیون اقدامی در جهت بهبود روابط با "کنغد راسیون" یا "ای.یو.اس." باشد، تنها توانست در تیرگی این مناسبات نقشی منفی بازی کند.

نمایندگان کنگد راسیون در تمام طول سمینار کوشش کردند و معنای مختلف دستاویزی

"زیاده روی" های ژنرالهای خود را مورد انتقاد قرار میدهند؟ (۱)  
چرا حتی در زمانیکه بسو تو هم آمادگی خود را برای برسمیت شناختن بنگاله د ش اعلام داشته (۲) سخنی هم از برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای خلق بنگال در بین نیست؟  
چرا بجای پشتیبانی از جنبش آزاد بیخس خلق بنگال و تأیید حق حاکمیت او، بجای محکوم کردن نظامیان د پکتانور پاکستان و پشتیبانان امپریالیست (و چینی) آنها، "تجاوز" هند وستان "محکوم میشود؟

از این چراها با زهم میتوان گفت: ولی بنظر میرسد برای روشن شدن مطلب همینکافی است. شایان ذکر است که مسئله بنگاله د ش فقط یک مسئله عمومی سیاسی نیست. جنبش دانشجویان د بنگال یکی از قدیم ترین و مبارزترین جنبشهای دانشجویی این منطقه از آسیاست. درست از همان زمان تقسیم نو استعماری هند وستان توسط امپریالیسم انگلستان دانشجویان بنگال در نخستین صفوف جنبش خلق بنگال برای د مکراسی و حق تکلم بزبان مادری بپا خاستند و با شجاعت قابل تحسینی از هیچگونه فدکاری و حتی دادن قربانی دین نگردند. دهها نفر از جوانان و دانشجوین بنگال در تظاهرات ۲۱ فوریه ۱۹۵۲ و ۱۷ سپتامبر ۱۹۶۳ و ۱۷ سپتامبر ۱۹۶۴ شهید شده اند (۳). در کشتار جمعی اخیر، نظامیان اشغالگر پاکستانی با وحشیگری کم نظیری نخستین قربانیان خود را در میان جوانان و دانشجویان پرورش فکران جستجو کردند. جوانان و دانشجویان بنگال از زمره نخستین کسانی بودند که در صفوف ارتش نجات بیخس ملی بیخاطر آزادی و استقلال خود اسلحه بدست گرفتند.

همه این واقعیات نشان میدهند که نه سکوت کنگد راسیون و نه قطعنامه کذابی درباره بنگاله-د ش هیچگونه توجیهی ندارد. و اما موضع کنگد راسیون در این باره واقعیتهای را که ما بارها گفته ایم و با زهم میگوئیم باردیگر تکرار میکند:

آنجا که واقعا و در عمل میباید از جنبشهای آزاد بیخس ملی دفاع کرد، مثلی انحرافی مسلط بر کنگد راسیون یا وی را وادار به سکوت میکند و یا وی را در کنار نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی قرار میدهند. زیرا مکرانه اینست که د ولت امریکا و امرتجعتترین محافل حاکمه ایران هم هند را "تجاوز" و جنبش آزاد بیخس خلق بنگال را "تجزیه طلب" خواندند؟

در دنیای ما سرعت وقایع بحدی است که مدت زیادی نمیتوان چهره واقعی خود را پوشاند. مسئله بنگال یکی از این وقایع بود که نشان داد چه کسانی در حرف و چه کسانی در عمل از جنبشهای آزاد بیخس ملی پشتیبانی میکنند. مسئله بنگاله د ش در کنگد راسیون نیز گوشه ای از چهره واقعی انقلاب پیگردان کاذب رانشان داد.

سپیده

(۱) و (۲) از مصاحبه بسو تو با خبرنگار نیوزویک Newsweek ۳ آوریل ۱۹۷۲  
(۳) Case For Bangla Desh صفحه ۷۴

پیدا کنند تا بعد از رفتار نادرست و روش ناشایست خود را در برابر توده های بخصوص تازه وارد دانشجویی توجیه نموده و اغراض و نيات سوء سياسي خود را در پشت آن پنهان نمایند .  
 نمايندگان " کنگد راسيون " حتى قبل از ورود به سمینار ، " آی . یو . اس . " و " فاو . د . اس . " را متهم نمودند که گویا آنها " تمعدا " نخواسته اند نمايندگان " کنگد راسيون " را دعوت نمایند . با توضیحات نماينده " فاو . د . اس . " مبنی بر اینکه برای همه نمايندگان و سازمانهای عضو اتحادیه بین المللی دانشجویان بموقع دعوت نامه فرستاده شده و همچنین توضیحات نمايندگان " آی . یو . اس . " نادرستی ادعای نمايندگان " کنگد راسيون " به ثبوت رسید .

از آنجا که رفتار منطقی نمايندگان " آی . یو . اس . " در این سمینار هیچگونه بهانه ای بدست نمايندگان " کنگد راسيون " نداد ، آنها کوشیدند بمنظور انحراف و فلج کردن کار سمینار " مسئله عضویت کنگد راسيون " را مطرح سازند و بالحنی غیردوستانه و حالت اعتراضی پیشنهاد کردند :  
 " بحث را قطع نمائیم و در مورد مسئله عضویت اعضا صحبت کنیم " ، حوصله ما سر رفت . . . چقدر باید صبر کنیم ؟ . . . "

در اینجا نیز نمايندگان " آی . یو . اس . " با بیانی مستدل و مقنع توضیح دادند از آنجا که هنوز به بسیاری از نمايندگان وقت صحبت نرسیده و در مدتی بسیار کوتاه باید کار سمینار جمع بندی شود ، " طرح مسئله عضویت اعضا " فعلا مقدم ورنیست ، ولی در عین حال اگر نمايندگان " کنگد راسيون " باز هم مایل بودند در این باره صحبت کنند ، میتوانند از وقت خود استفاده کرده مسئله را مطرح نمایند .  
 وقتی که در پایان سمینار بعینت کمی وقت طولانی بودن سخنرانی ها به ۲ نفر از نمايندگان منجمله به نمايندگان دانشجویان شوروی و " کنگد راسيون " نوبت نرسید ، نمايندگان " کنگد راسيون " بار دیگر " آی . یو . اس . " را متهم نمودند که چون " موضع آنها " انتقادی بوده ، باین علت " تمعدا " به آنها اجازه صحبت داده نشده است .

بعد از خاتمه سمینار ملاقاتی بین نمايندگان " آی . یو . اس . " و " کنگد راسيون " دست داد تا " مسائل مورد اختلاف " مورد بررسی قرار گیرد . بعد از مذاکره طولانی و رد تک تک اتهامات وارده از طرف " آی . یو . اس . " چون هیچ مستمسکی بدست متحرقان نیافتاد نغمه قدیمی را ساز کردند که " اصولا " آی . یو . اس . " سازمانیست بورکراتیک و فعالیت اوقفت در چارچوب حرف و قطعنامه و اعلامیه است " و خلاصه تهدید کردند که " مواضع " خود را در آنگاه های " کنگد راسيون " منعکس خواهند کرد .

خواست دانشجویان آگاه مومترقی

گردانندگان " کنگد راسيون " که از نخستین روز عضویت " کنگد راسيون " در " اتحادیه بین المللی دانشجویان " در تلاش برای پیشبرد مشی انحرافی خود در صحنه بین المللی بودند و بارها رسماً سیاست خود را ایجاد انشعاب در " آی . یو . اس . " اعلام کردند ، در سمینار بین المللی هامبورگ نیز به این سیاست انشعابگرانه و تفرقه جویانه خود ، به " موضع " ضد " آی . یو . اس . " خود وفادار ماندند .

روشن است که سیاستی که در عین عضویت " کنگد راسيون " در " اتحادیه بیمنن المللی دانشجویان " هدفش مبارزه با آن باشد ، هم با منافع جنبش بین المللی دانشجویان و هم با

مصالح جنبش دانشجویان ایرانی و هم با عضویت " کنگد راسيون " در " I.U.S.A " عمیقاً در تضاد است ، صرف نظر از اینکه این سیاست درجه لیاسی پوشیده شده باشد .  
 ولی خواست دانشجویان آگاه و مومترقی ایران و سنت درخشان جنبش دانشجویان ایرانی همواره در پیوند و همبستگی ناگسستنی با جنبش بین المللی دانشجویان و مظهر متشکل آن " اتحادیه بین المللی دانشجویان " بوده است . کسانیکه با مشی انحرافی و سیاست انشعابگرانه خود کوشیده اند و میکوشند جنبش دانشجویان ایرانی را از جنبش بین المللی دانشجویان و تنها سازمان مومترقی بین المللی دانشجویی یعنی " آی . یو . اس . " جدا کنند عملاً جنبش دانشجویان ایرانی را به انفراد کامل و سرانجام به شکست سوق میدهند . و چنین کسانی نمی-توانند و مسلماً حق ندارند که بنام دانشجویان ایرانی در مجامع بین المللی دانشجویی سخن گویند .

مابذ بنوسیله بار دیگر همه دانشجویان آگاه و مومترقی و همه دانشجویانی که در " کنگد راسيون " متشکل هستند هشدار میدهم که با درک عمیق عواقب نامطلوب مشی انحرافی مسلط بر " کنگد راسيون " در جنبش بین المللی دانشجویان ، مبارزه خود را برای آنکه جنبش دانشجویان ایرانی جای شایسته گذشته خود را در جنبش بین المللی دانشجویان بدست آورد ، تشدید کنند .

پیکار



آنکه در خط الحجاج ورزد ، دشمن خود است .

## يك شاعر انقلابی

وليام بليك (William Blake) شاعر انقلابی و ژرف بین انگلیسی در سال ۱۷۵۷ در خانواده فقیری در لندن متولد شد. وی در اوایل سالهای تحصیل خود مجبور شد از درس و مدرسه دست کشیده به عنوان شاگرد برای یاد گرفتن هنر نقاشی و حرفه گراورسازی مشغول کار شود. بليك تا آخر عمرش (۱۸۲۷) با حرفه گراورسازی و نقاشی امرار معاش کرد. وی شاعر و نقاد اجتماعی تیز بینی بود که ویرا از شعرا و نویسندگان معاصر خود ممتاز میکند. بليك، برخلاف شعرا و نویسندگان زمان خود که اکثرا جیره خوار بودند، تنهاستکی به دسترنج خود بود. وی تصور روشنی از اجتماع و مشکلات آن داشت. انتقاد بليك نسبت به انقلاب صنعتی بر اساس اصول انسانی و مخالفت وی بر علیه استثمار کارگران بود. او در تمام نوشته های خود نسبت به بی عدالتی های اجتماعی و استثمار کارگران صدای اعتراض بلند میکند. وی از توسعه امپراطوری و سلطه استعمار گسترانه انگلستان در افریقا و آسیا سخت انتقاد می نماید. انقلاب کیبر فرانسه و انقلاب امریکارا درد و کتاب خود که تحت عنوان "انقلاب فرانسه" و "امریکا" نوشته است مقدمه ای بر يك جنبش جهانی می بیند.

اشعار و نوشته های بليك گاهی بسیار ساده و گاهی، بعلمت فشارها و خفقان اجتماعی، بیاز استعاره و کنایه است، ولی احساس همدردی او با انسانهای زحمتکش و استعمار زده از تمام گفته هایش می تراود. او معتقد بود که فقر و فلاکت زائیده

اجتماعی است. مفتخوری و انگ بودن یکمده در اجتماع باعث فقر و فلاکت دیگران میشود. وی در شعر "بخاری پاك كن" از زبان حال کودک کارگری در زمستان، که خیلی شبیه کودکان قالی بافی در کشور ما است، چنین مینویسد:

### بخاری پاك كن

موجود سیاه کوچکی در میان برف  
با آوایی محنت زده،

فریاد میکند:

بخاری پاك مي كنم، بخاری پاك مي كنم.

پدر و مادرت کجا هستند؟

بگو؟

آنها برای دعا کردن به کلیسارفته اند!

اگرچه من در میان خار و خرنج شاد بودم

و در میان برف زمستانی خنده بر لب داشتم

پدر و مادرم مرا بحامه مرگ پوشانیدند

و سرودن نت های محنت را بمن یاد دادند،

و چون شاد هستم،

و می رقصم و می خوانم

فکر میکنند صدمه ای بمن نزده اند.

آنها،

برای ستایش خدا و گشیش و پادشاهش،

که،

بهبشتی از فقر و فلاکت ما،

برای خود،

ساخته اند،

رفته اند.

## دانشجویی پیر سخن میگوید

نگارش تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی کار لازم و مفیدی است که باید انجام گیرد. ولی تا آن زمان فرارسد "پیکار" یکی از وظائف خود را تکمیل به روشن شدن تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی قرار داده است. هدف "پیکار" از کمک به روشن شدن این تاریخ بویژه آنست که از تجارب جنبش دانشجویان ایرانی در گذشته برای پیشبرد مبارزات جنبش در حال و آینده استفاده شود.

با مقاله زیر که از جانب رفیق ارجمند ما قدوه عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران - یکی از رهبران جنبش دانشجویان ایرانی در دوران حکومت رضاشاه - نگاشته شده، و موجب کمال سپاسگزاری است، این کوشش خود را آغاز میکنیم و امید داریم که دانشجویان گرامی و همه مبارزان قدیمی و علاقمندان به جنبش دانشجویان ایرانی با ارائه اسناد و مدارکی که در این زمینه در اختیار دارند، به ما در انجام این وظیفه یاری رسانند.

پیکار

در سالهای ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ رضاشاه به اوج قدرت خود رسیده فرمانفرمای مطلق و دیکتاتور بی چون و چرای کشور بود. ترس و وحشت از دیکتاتور و رئیس شهریانیش مختاری در دلها لانه کسود بود. آب از آب تکان نمیخورد. هیچکس را یارای سخن نبود. ایران به دریائی یخ زده، ماسیده و بی جنبش میماند. پلیس مختاری بیشتر عناصر انقلابی و آزاد بخواه را نابود یا زندانی کرده و تسمه از پشت مردم کشیده بود. سیاستش این بود که "بنا را بر احتیاط" بگذارد و هر کس را که در باره اش کمترین شک و تردیدی بوجود میآید بدون هیچ دلیل و مدرکی بزند آن روانه کند و بدست قزاقوشی بسپارد. برای مردم ایران همان خانه مسکونیشان شده بود که بایستی بی سرسود از آن زندگی کنند. در میهنشان آزادی حرکت نداشتند. جواز مسافرت از شهری بشهر دیگر یکی از منابع پرسود پلیس بود. آزانهای سایه ای رشته حیات مردم را در دست داشتند و برای سودجویی به ابتکارات جالبی دست میزدند. مثلاً روزی مردی که از اراک برای دیدن پایتخت کشورش به تهران آمده بود، به ساختمان موزه باستانشناسی برخورد و از دیدن سردساختمان که تقلید کوری از طاق کسراست تعجب کرد و دفعتاً از دهانش پدید که "این مثنای امیرزاده میمونه" ناگهان پاسبانی مافنگی در حالیکه دستها را با

باتون پشت کمرش زده بود پیش آمد و گفت :

"مرد که تو طاق ساختمان موزه اعلیحضرت رابه امامزاده تشبیه میکنی؟ یا الله راه بیفت بریم کلانتری!"

بیچاره مرد اراکی خشکش زد و گفت :

"آقای آجدان! موه که بد نگفتم. مکه امیرزاده بده؟"

آزان از جادو رفت، دست او را گرفت و کشان کشان بطرف کلانتری راهش انداخت. نگارنده که ناظر این ماجرا بودم، دیدم که آن بد بخت راه زندان رامی پیماید. دو تومان دردست راستم گرفتم و بسوی پاسبان پیش رفتم، سلام دادم و دستم را با پول دردستش نهادم و گفتم: این مرد دهانسی است، او را بمن ببخشید، اگر عقل داشت چنین حرفی نمیزد و رو کردم به آن بیچاره رنگ پریده و گفتم:

"مبادا دیگر از این حرفها بزمی!"

پاسبان که بسرعت اسکناس دو تومانی را در جیب گذاشته بود گفت :

"برو بچون این آقا دعا کن و الا حالت میگردم که آدم چه جویاید حرف بزنه!"

این نمونه ای از اوضاع آنروز بود. ترس و وحشت از اعدام، حبس، زجر و شکنجه و تبعید، بهم از زمانموران مخفی پلیس که میگفتند "همه جا حاضر و ناظرند" جامعه ایران را دچار اختناق شدید کرده بود. درست مثل امروز!

بدیهی است که در چنین شرایطی کار اجتماعی و سیاسی کردن کارآسانی نبود. سکوت مرکبار آن روز را در هم شکستن، توده ها را بجنبش آوردن، نوعی آنها را سازمان دادن و بمیدان عمل کشیدن بنظر محال جلوه میکرد. مگر میشد از حکومت چیزی خواست و یا از حقوق قاع و به اعمال خود سرانه دستنگاه بدون خطر مرگ، شکنجه و زندان اعتراض کرد؟ درست مثل امروز!

با وجود این وضع، در سالهای تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۵ و ۱۳۱۵ - ۱۶ دانشجویان بیخ سکوت را شکستند و پشت سر هم دردانشکده نو بنیاد فنی، دردانشکده پزشکی، حقوق و دردانشسرای عالی و دانشکده علوم و ادبیات دست باخصاب زدند. در آنروز کارهنوز دانشگاه بصورت فعلی وجود نداشت. پلیس مختاری، اداره سیاسی و اطلاعات (سلف ساواک) دست پاچه شدند و تمام نیروی خود را بکار انداختند تا سرچشمه این اعتصابات و "محرکان" را پیدا کنند. این بار ترس از دیکتاتور گریبانگسار مرمک ها شده بود. علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ، دکتر عیسی صدیقی رئیس دانشسرای عالی و دانشکده علوم و ادبیات، رهبران رئیس دانشکده فنی و سایر رؤسای جامعه خود را باخته بودند. بیش از همه مختاری که هرروز صبح اول وقت پشاه گزارشهای آسوده کننده ای میداد، بیمناک بود. دستگاه پوعرض و طسول پلیس که خود را قادی مطلق میدانست، دچار سردرگمی شده بود. مختاری نمیدانست چه کند. به شاه



گزارش بد هد یانه ؟ اگر نه هد شاه از دهن د یگران خواهد شنید و کارش ساخته خواهد شد ، و اگر  
 " بعرض برساند " با احتمال قوی زیر قفسهای جارو اداری و چکمه های خشن رضا شاه نه و لورده  
 میشود . سرانجام راه میانه ای برگزید و بطور کوتاه گزارشی از کارهای " بچگانه " دانشجویان ضمن سایر  
 مطالب شاه داد اما کار پایان نیافت . اعتصابات تکرار شد ، دامنه گرفت و از حدود کارهای " بچگانه "  
 گذشت . پلیس مانند معمول آموزشگاهها را اشغال کرد ، افراد را زیر نظر گرفت ، عده ای از دانشجویان  
 را بازداشت و بازپرسی کرد ، ولی بجائی نرسید . کسی را نلوداد و علیه دیگری سخنی نگفت و سرانجام  
 بزرگه ای بدست پلیس نیافتاد . جاسوسان پلیس هم که یا " دانشجوی " بودند و یا بنام دانشجویان  
 دردانشکده هارفت و آمد میکردند ، از کشف " محرکان " عاجز ماندند و معمای اعتصابات دانشجویان  
 همچنان لاینحل ماند .

نگارنده ، آنروزها در انتشار ایعالی مشغول تحصیل بودم و در اعتصاب دانشجویان دانشکده  
 علوم واد بیات و دانشسرای عالی از آغاز تا انجام شرکت داشتم . بیاد دارم که چگونه زمینه برای جنبش  
 دانشجویی آماده شد ، در چه شعارهایی توده دانشجوی جمع و رهبری گردید ، با چه ابتکاراتی  
 ساده ترین افراد ، پلیس را سردرگم کردند و با چه نظم و ترتیبی نقشه های پلیس و مقامات وزارت  
 فرهنگ نقش بر آب گردید و در پایان اعتصاب پیروز شد . کوشش میکنم برای شماره های آینده  
 " پیکار " جریان اعتصاب را خیلی کوتاه بنویسم و تجربیات دانشجویی پیرا دردسترس دانشجویان  
 جوان که شورا زادی و استقلال و پیشرفت میهن و رفاه و آسایش مردم خود را سردارند ، قرار دهم .  
 باشد تا در انتخاب راهی که در شرایط کنونی راه شریک مبارزه است به آنها کمک نمایم .

زندگی ما ، آینه اندیشه ماست

## به يك لبخند می ارزد

پزشکی به شیوه ساوات

ما مومین سازمان امنیت \* چون پزشکان بکند دستگاههای  
 سمعی و بصری و تجزیه و تحلیل از ما یسگاهی و عکس -  
 برداری پیوسته بنظر مردم ۰۰۰ درجه حرارت و میزان فشار  
 خون و تعداد ضربان قلب و نوع بیماری و میکروب مربوطه  
 به آنرا حتی قبل از میلاد میتوانست تشخیص میدهند  
 و درباره آن پیشگیری کنند \*

خواندنیها " شماره مخصوص ۲۵۰۰ مین  
 سال شاهنشاهی ایران "



بدون شرح

پاسخ میدهد

برائرتن جالبی که مدتهاست مطبوعات ایران در باره "هدایت" و "نیما" برپا کرده اند عده ای از دوستان دانشجو به ما مراجعه کرده و خواستار نظر مادرباره این جنجال و ارزیابی مادرباره این دو شخصیت بزرگ ادبی میهن ما شده اند. پرسش دوستان دانشجو در این باره از ما بویژه از آنجهت است که میدانند و یا شنیده و خوانده اند که "هدایت" و "نیما" با حزب ما پیوند هائی داشته و بآبرخی از رهبران حزب دوست و آشنا بوده اند.

در برآوردن این خواست خوانندگان گرامی از رفیق ارجمند احسان طبری عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، که هم صلاحیت کامل برای اظهار نظر درباره مسائل ادبی و هنری دارند و هم از دوستان "هدایت" و "نیما" بوده اند، طی مصاحبه ای خواهش کردیم که نظر خود را در این باره بیان دارند. با سپاس فراوان از رفیق طبری اینک پاسخ ایشان را برای اطلاع پرسش کنندگان و همه علاقمندان درج میکنیم.

پیگار

سرزمین کوهستانی "نور" درمازندران دوتن از چهره های شاخص ادبیات فارسی عصر کنونی را عرضه داشته است. این دوتن، که نه تنها همزمان بلکه آشنایان نزدیک یکدیگر بودند، عبارتند از: صادق هدایت و علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج. زادگاه "هدایت" شهر تهران ولی منشأ خانوادگی او از نور است. "نیما" نام شاعرانه خود را (بنا به توضیح شاعریه نگارنده این سطور) از نام کوه یا صخره ای از نور گرفته است. اما واژه "یوشیج" یعنی اهل دهکده "یوش" واقع در نور زادگاه نیما. پسوند نسبت "یج" را مادر اعلام تاریخی، مثلا در نام "مرد اوچ" می بینیم. در زبانهای دیگر هند و اروپائی نیز این پسوند وجود دارد.

صادق هدایت را بحق بزرگترین نویسنده معاصر ایران میشمرند که تا حدیک نویسنده جهانی اوج و شهرت یافته است. وی به همراه دهخدا و جمال زاده از نخستین و برانگران حصار

بین "لفظ قلم" و "لفظ عوام" است. "هدایت" اولین و مهمترین چهره پرداز ادبی است که توانست از میان مردم ساده، سیماهای جالبی را طراحی کند و متمم و تیب سازی هنری از زندگی ایرانی دست زند. زبان "هدایت" و تعبیرات و اشارات ادبی وی برای بیان نیت نویسنده بسیار بلیغ است. سبک او ویژه اوست و مقلدان فراوانی یافته. تا "شیرش در ادب و ادبیان معاصر بسیار عتیق است. مقام بالای هنری با مقام ارجمند فکری و تحقیقی اثر هم طراز است. در مجموع "هدایت" از بزرگان کشور ماست.

نیما یوشیج

را بحق آغازگر شعر نو در فارسی میشمرند. البته قبل از او و همزمان او دیگران نیز در این زمینه کوششهای کمابیشی کرده اند، ولی او در فشدار نو پردازی است و در این کار از همه پیگیرتر، جسورتر و موفق تر بوده است. کار او، یعنی بندگملسی و رهگشائی در شعر فارسی از جهت شکل و مضمون کاری بود ناشی از ضرورت تکامل شعر در عصر ما. در همه ادبیات همه زبانهای بزرگ جهان این پدیده رخ داده است و آنرا باید قانونمندی تکامل ادبی دانست. "نیما" تمام زندگی خود را به انجام این وظیفه وقف کرده و شاعر محض بوده و مقامی که یافته است بر ازنده اوست. برخی از آثار نو پردازانه او هم اکنون بخش جدائی ناپذیر گنجینه سرشار ادب پارسی است.

ایشان واقعیتی است بدون تردید و میتوان آنها را با آسانی اثبات کرد.

ولی در ایران در اطراف این دو شخصیت ارجمند جنجالهای بسیاری براف می افتد که مفهوم نیست. مقابله دادن "هدایت" و "نیما" بانمایندگان ادبیات کلاسیک ایران کار خنده آوری است. ادبیات کلاسیک ایران، بخش مهم ارثیه مدنی کشور ماست که دارای اهمیت و ارزش والای جهانی است. در رشته تکاملی این ادب سرشار نیز تحول شکل و مضمون ادبی بسیار دیده میشود. بقول مولوی هر عصری را سخن آوری است. "هدایت" و "نیما" نیز پدیده های این تکامل در دوران ما هستند و آنها را نمی توان و نباید مطلق کرد.

مقایسه "حافظ" با "نیما" و نتیجه گیری بسود این یک یا آن یک نشانه جهالت متعصبانه است و هیچ ربطی به علم ندارد. هنرمند را باید در محیط مشخص تاریخی اثر بررسی کرد و نقاشی مشخصی را که در تکامل هنر ایفاء کرده است بیان داشت. این نوع مقایسه های تجریدی که بیرون از رشته تکامل تاریخی انجام می گیرد بقول منطقیون "قیاس مع الفارق" است.

صادق هدایت و نیما هرد و با تاریخ حزب ما پیوند هائی دارند.

**هدایت**

از همان آغاز نامشیر حزب سبز و ایران یا جمعی از ما نوشته‌ها را توده‌ای در تماس نزدیک بود. او پیش از نامشیر حزب مائوس یا "ارانی" و در سرانجام او آشنائی کامل داشت. نامشیر "هدایت" یا حزب ما را او از گروهی آشنایان ما، از جمله فراپشتیبان‌ها همی راه کرد. برخی از آثار "هدایت" برای تخصصی‌پار و به‌جای حزب مائوس نامشیر یافت. نگارنده این یادداشت در مجله "مردم" در معرفی آفرینش هنری "هدایت" مقاله‌ای نگاشت، که تخصصی‌پار همی در این زمینه یاد و نگاه روشن درت در سبب انگاه هنری "هدایت" در نزد حزب ما و بهترین پاسخ مستند به مدعیان خلاف آنست.

**نمایش**

مانند برادرش تدین استند سازی (از اعجاز حزب کمونیست ایران بود. پس از شهسریو ۱۳۲۰ "نیما" با نگاشتنه این نمایش با آشنائیهای خانوادگی و نیز خویشاوندی فکری و ادبی وارد تماس شد. بنا به کوشش نگارنده بخشی از آثار او که در دوران اسید ادراک‌شاهی سروده شده بود مانند "آی آدمها"، "کشتگاه خشک کش"، "جغد پیر" و غیره برای اولین بار در مجله "مردم" نشر یافت. سپس "نیما" دو نمره "مادری و پسر" و "پادشاه فتح" را ویژه مجله "مردم" نگاشت. پس از اختفاء حزب "نیما" مدتی در تماس نزدیک با شاعر غزلسرای معاصر "شهریار" بود. در دوران آفرینش "نیما" شاعران جوان نوپدازی که تحت تاثیر سبک شاعرانه "نیما" به‌ویژه در مکتب سبکی و فکری حزب ما پرورش یافته بودند از آفرینش هنری "نیما" حمایت معنوی جدی کردند. در این دوران "نیما" پیش از پیش دامنه تاثیر خود را در ادب شعر معاصر ایران داد و خود شاهد خوشبخت پیشرفت آرزوهای هنری خود بود.

در اوقات ارباب ادبی "نیما" گروهی از ادیبان بی مسئولیت، ادعاها، جعل فاکتها و مغله در واقعیت را در ادب معاصر میبرد. رزح و ساوا که با ما همی در کرامت این ارضیه دشمن است، در عین حال هنوز در این ارضیه هنرمندان ارجمند برای مقاصد خود استفاده کنند. از آن گذشته کسانی همی جهت مابین ما و این ارضیه ادبی را بی‌حیاطی می‌کنند و از آن به نتایج غلط می‌رسند. یک ارزیابی درست از این ارضیه را باید قبول نموداری منطقی، دموکراسیم و انسانگرایی آن تشویق و به پرهیز از دنباله‌روی کردن برخی ضیاع انجمنی یا تبارس هنری و فکری و فنی اثر و امید ارد. وظیفه نقد علمی جدا کردن است و سبکی و نشان دادن مقام واقعی "هدایت" و "نیما" در تکامل ادب معاصر فارسی است. ما همیشه چنین نقد در ایران نمونه‌های مؤثر زیادی ندادیم و بازار تعصب و هیجان‌ناست تا سالم بر ما بی‌توجه است.

ما همیشه اسباب تمیز بخانه این دو استاد بزرگ سخن پارسی مانند همیشه وقت داریم و نیز خرسندیم از آثار با شخصیت خود و تکلام خویش در کنار مردم ایستاده اند که حزب ما خدمت‌بدان را و توفیق مقدس خویش مستخدم و نامزدان خدایا با تاریخ حزب ما پیوند‌هایی یافته و به‌ویژه متذکرات حزب ما ای چه بی‌تخصصی عرصه جلی نوع هنری آنان بوده است.

# پیکار و خوانندگان

بدین وسیله از دوستان دانشجو و خوانندگان عزیز که بشناسید، تیر روزی استانی به دفتر تحریریه "پیکار" تهریت گفته اند، صمیمانه سپاسگزاریم. امید داریم در سال ۶۰، پاکت و پشیمان همه دانشجویان آگاه و شرقی و همه خوانندگان را می‌توانیم جدید در اجرای وظایف "پیکار" برداریم.



دوست دانشجویی می‌نویسد:  
 "پیکار مورد استقبال دوستان ترار گرفته و موجب خشم مخالفان شده است. مخالفان ناراحت شده و گفته اند حزب توده در برابر جنبش دانشجویی ایستاده."  
 ح

پیکار — این نخستین بار نیست که "مخالفان" یعنی متحرقان خود و سیاست انحرافی خود را با جنبش دانشجویی و منی آن یکی گرفته اند. ولی این تلاش بی‌بهره ای است. حزب توده ایران بشهادت تاریخ خود و تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی همواره بزرگترین و مطمئن‌ترین پشتیبان جنبش دانشجویان ایرانی بوده و در گسترش و تعمیق آن هم‌شبه نقش فعال و گاه قطعی داشته است. فعالیت حزب توده ایران در این زمینه یکی از صفحات درخشان تاریخ اوست. مبارزه کنونی "پیکار" با گرایشهای انحرافی در جنبش دانشجویان ایرانی و با مشی انحرافی مسلط در کفد راسیون نیز پیروی پیگیرانه از همین سبب شایسته حزب توده ایران است. اگر مخالفان به این نتیجه رسیده اند که "پیکار" مصمم و استوار در برابر مشی انحرافی آنها ایستاده و بهمین جهت ناراحت و خشمگین اند، باید گفت که این بهترین تشویق و قدر دانی از "پیکار" است.



آدرس حساب بانکی "پیکار"

Dr. John Fakman  
 : 6 400 126 50  
 Stockholms Sparbank  
 Stockholm  
 Sweden

آدرس مکاتبه با "پیکار"

Post Box 49024  
 10020 Stockholm 49  
 Sweden

P E Y K A R

The Review of the Tudeh Party of Iran

For the Students

Druckerei "Salzland"

Price in :

U.S.A.	00.60	dollar
France	3.00	franc
Bundesrepublik	2.00	Mark
Österreich	14.00	Schilling
Italia	320.00	Lire

All other countries 2 West German Mark

اشترک سالانه ۱۰ مارک آلمان غربی یا معادل آن

Annual Subscription 10 West German Mark or its equivalent

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

چاپخانه "زالتس لاند"

۳۲۵ شتا سفورت

بهدار ایران ۴۰ ریال